

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۰۸ ■ شنبه، ۱۵ آذر ۱۴۰۴ _ ۶ دسامبر ۲۰۲۵

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال



اختلاف زمانی حادث می‌شود که مردم/ملت کورد، فراتر از وعده‌های احترام به حقوق بشر و تضمین مصادیق فردی آن، خواهان تضمین حقوق جمعی خود یعنی حق تعیین سرنوشت هستند. اینجاست که تمامی جریان‌های سیاسی اپوزیسیون هوشمندانه و دوراندیشانه از شهروندی برابر سخن گفته و قاصدانه و عامدانه جنبه جمعی حق تعیین سرنوشت را انکار می‌نمایند.

ص ۶



ناسیونالیسم در کوردستان، پیش از آنکه به‌مثابه رویداد سوژه‌مندی فهم شود، به‌عنوان پدیده‌ای در ارتباط با قدرت و به‌مثابه راه و بستری برای رسیدن به قدرت نگریسته شده است؛ جریانی برای رسیدن به قدرت، مشارکت در قدرت و تضمین مشروعیت مدیریتی قدرت. پس ملی‌گرایی در کوردستان پیش از آنکه فرآیندی جهت سیوروت سوژه باشد، پروژه‌ای برای اقتدار و سلطه است.

ص ۷

جمهوری اسلامی سرمنشا تمامی بحران‌ها و پلیدی‌ها

رهایی ملت‌های ایران و تحقق حقوق و آزادی‌هایشان در گرو ایران نامتمرکز و فدرال است



بیانیه هیئت اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران در رابطه با

قراردادن سپاه پاسداران در فهرست حامیان تروریسم دولتی توسط استرالیا

آنها موضوعی واقع‌بینانه می‌دانیم. در عین حال، امیدواریم دولت‌های دموکراتیک غربی و به ویژه اتحادیه اروپا این رویکرد و رویه را که تاکنون چندین دولت دیگر نیز مانند آمریکا، کانادا، بلژیک و غیره در پیش گرفته‌اند، ادامه دهند.

با این اقدام می‌توان برای تروریسم دولتی سپاه پاسداران رژیم اسلامی ایران، که مستقیم به دستور علی خامنه‌ای، رهبر رژیم، عمل می‌کند، حد و مرزی تعیین کرد و امنیت و ثبات بین‌المللی را بیشتر حفظ نمود.

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیئت اجرایی
۲۰۲۵/۱۱/۲۸

روز ۲۷ نوامبر ۲۰۲۵ میلادی، در بیانیه‌ای مشترک که از سوی وزیر کشور و دادستان کل استرالیا منتشر شد، سپاه پاسداران رژیم اسلامی ایران رسماً به عنوان حامی تروریسم دولتی معرفی شد. این موضع دولت استرالیا پس از آن اتخاذ شد که در سال ۲۰۲۴ به چندین مرکز و نهاد در آن کشور حمله شد و سپس شواهد نشان داد که این حملات با حمایت سپاه پاسداران انجام شده است. در واقع، سپاه پاسداران نه تنها حامی تروریسم، بلکه خود از همان آغاز روی کار آمدن رژیم اسلامی ایران تا به امروز، چه در داخل کشور و چه در خارج، صدها اقدام تروریستی مستقیم و غیرمستقیم را به انجام رسانده و می‌توان آن را بزرگترین سازمان تروریستی جهان به شمار آورد.

ما این موضع دولت و دستگاه قضایی استرالیا را ارج می‌نهمیم و

مصطفی هجری:

در آمادگی کامل برای ادامه مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه می‌باشیم



فرازی از مصاحبه‌ی وبسایت انگلیسی‌زبان "The Amargi" با آقای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران

- هرچه هژمونی سیاسی و نظامی ایران کمتر و ضعیف‌تر شود، امید به ثبات بیشتر در خاورمیانه تقویت شده و سایه جنگ بر سر آنها کمتر می‌شود و این به نفع ساکنان این منطقه و تمام جهان است.

- کوردها باید سیاست‌های خود را در راستای تحولات اخیر و در جریان منطقه بازتعریف کنند و ثانیاً در داخل بر سر یک برنامه ملی همصدا و متحد شوند. همصدایی کوردها در هر بخش شرط اصلی برای بهره‌مندی از نتایج این تحولات به‌نفع ملت و میهن‌شان است.

- ما می‌خواهیم دوشادوش سایر ساکنان ایران مبارزه خود را - از هر نوعی که علیه رژیم باشد - ادامه دهیم، نه اینکه تمام بار سنگین هزینه جانی برای تغییر حکومت را تنها بر دوش ملت کورد بگذاریم. اما با این وجود، ما آمادگی کامل برای ادامه مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه را داشته و به افزایش این توانایی ادامه می‌دهیم.

- طی صد سال گذشته، یک سیستم دموکراتیک برای کار مشترک در ایران وجود نداشته که مردم را به گفتگوی سازنده و به‌رسمیت‌شناختن طرف مقابل عادت دهد. به همین دلیل، هر یک از این طرف‌ها، با وجود ادعای دموکراسی و دموکرات بودن، در درون خود دیکتاتورهای هستند که تنها خود و دیدگاه‌هایشان را قبول دارند.

- رضا پهلوی در بین مردم خود و صاحب هیچ حزب سیاسی نیست و همچنین هیچ تجربه‌ای در مدیریت ندارد، جز اینکه پسر محمدرضاشاه است که مردم ایران ۴۷ سال پیش آن حکومت را سرنگون کردند.

(متن کامل مصاحبه در صفحه‌ی ۲ درج شده است)

اقتصاد شکنجه در رژیم

جمهوری اسلامی ایران

زانبار حسینی

۸

بازاندیشی در

مفهوم «حقوق بشر»

د. فراز فیروزی

۶

سازه‌ی «دشمن‌سازی»

در سیاست ایران:

شهاب کاکه‌خزری

۵

۲۶ آذر، روز طلوع خورشید

رهایی بر فراز کوردستان

اسکندر جعفری

۴

از سوسیالیسم

تا «راه سوم»:

شاهرخ حسن‌زاده

۳

مصطفی هجری:

در آمادگی کامل برای ادامه مبارزه از جمله مبارزه مسلحانه می‌باشیم

اشاره: وبسایت انگلیسی‌زبان "The Amargi" مصاحبه‌ای با آقای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، انجام داده است. در این مصاحبه، مجموعه‌ای از مباحث و پرسش‌ها در مورد تحولات سیاسی کنونی خاورمیانه و ایران و تأثیر آن بر مسئله کورد در کوردستان ایران با آقای مصطفی هجری به بحث گذاشته شده است. "کوردستان" متن فارسی این مصاحبه را برای خوانندگان خود منتشر می‌کند.

پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، خاورمیانه وارد مرحله تاریخی جدیدی شده است که انتظار می‌رود ائتلاف‌ها در آن دستخوش تغییر شوند و هژمونی قدرت‌های منطقه‌ای جدید، به‌ویژه عربستان سعودی و اسرائیل، جایگزین شود. درک شما از خاورمیانه جدید و جایگاه کوردها در این تحولات چیست؟ همان‌طور که خودتان اشاره کردید، ائتلاف‌ها در خاورمیانه به‌سرعت در حال تغییر هستند، به همین دلیل وضعیت سیاسی این منطقه هنوز بی‌ثبات است. از این رو، ما به‌طور دقیق نمی‌دانیم که تغییرات و موازنه‌ی قدرت چگونه خواهد شد، اما به یقین منطقه با تحولاتی که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون شاهد آن بوده‌ایم، به سمت یک تغییر عمیق پیش می‌رود. من محور این تغییر را در تحول وضعیت جمهوری اسلامی ایران می‌بینم این رژیم که از ابتدای به قدرت رسیدن تحت سیاست صدور انقلاب با هزینه‌های مالی و انسانی هنگفت، به‌واسطه نیروهای نیابتی خود مانند حماس، حزب‌الله، حوثی‌ها در یمن و دولت بشار اسد در سوریه، اسرائیل را در یک حلقه آتشین محاصره کرد، به غنی‌سازی اورانیوم پرداخت و قدرت موشکی و پهپادی خود را روز‌به‌روز با دو هدف توسعه داد: اول، ویران کردن و نابودی اسرائیل و دوم، استفاده از این نیروهای نیابتی به‌عنوان سپر دفاعی در زمانی که ایران از سوی یک طرف خارجی مورد تهدید قرار گیرد تا پیش از رویداد ۷ اکتبر، رژیم ایران روز‌به‌روز قدرت و هژمونی خود را گسترش می‌داد و به تهدیدی بزرگ، به‌ویژه در خاورمیانه، تبدیل شده بود. آمریکا و اروپا در این مدت تلاش زیادی کردند تا سیاست و رفتار این رژیم را تغییر دهند، اما این رویدادها غرب را به این باور رساند که تغییر سیاست رژیم ممکن نیست، به همین دلیل گام‌های عملی برای محدود کردن توانایی‌های رژیم در همه زمینه‌ها برداشتند اکنون جمهوری اسلامی ایران، برخلاف دوران پیش از ۷ اکتبر و به‌ویژه پس از حمله دوازده روزه امسال اسرائیل و آمریکا، به کشوری شکست‌خورده و ضعیف تبدیل شده است. نیروهای نیابتی‌اش ضربات سنگینی متحمل شده‌اند، دولت سوریه که دست‌نشانده ایران بود به دولتی ضد جمهوری اسلامی تبدیل شده که اکنون با اسرائیل برای پیوستن به پیمان ابراهیم گفتگو می‌کند، لبنان که در دست حزب‌الله بود اکنون با ائتلاف برای خلع سلاح آن همصدا شده است. من ادامه این روند (تضعیف ایران) را به معنای افول هژمونی ایران می‌دانم و هرچه این هژمونی کمتر و ضعیف‌تر شود، امید به ثبات بیشتر در خاورمیانه تقویت شده و سایه جنگ از سر آنها کمتر می‌شود که به‌نفع ساکنان این منطقه و تمام جهان است. کوردستان نیز که در این منطقه واقع شده، بی‌شک از نتایج این تحولات بهره‌مند خواهد شد، به شرطی که اولاً سیاست‌های خود را در راستای این تحولات بازتعریف کند و ثانیاً در داخل بر سر یک برنامه ملی همصدا و متحد شوند. همصدایی کوردها در هر بخش شرط اصلی برای بهره‌مندی از نتایج این تحولات به‌نفع ملت و میهن‌شان است

ایران تا پیش از جنگ دوازده روزه، به‌عنوان یک قدرت تأثیرگذار منطقه‌ای در خاورمیانه عمل می‌کرد، اما اکنون ایران هم در پیشبرد توانایی‌های هسته‌ای خود شکست خورده، هم نیروها و شبه‌نظامیان غیردولتی‌اش تضعیف و بی‌اثر شده‌اند و هم توانایی‌های موشکی‌اش محدود گردیده است. به نظر شما ایران بار دیگر می‌تواند جایگاهی را که پیش از ۷ اکتبر داشت به‌دست آورد؟ همان‌طور که در بخشی از پاسخ به سؤال



اول اشاره کردم، من بر این باورم که اکنون پس از بیش از ۴۰ سال آزمودن جمهوری اسلامی از سوی کشورهای غربی، دیگر اجازه نخواهند داد که این رژیم به وضعیت پیش از ۷ اکتبر بازگردد. به‌ویژه که فساد سیستماتیک، کمبود انرژی برق، کم‌آبی و سایر خدمات از یک‌سو و کاهش ارزش پول ایران، بحران بیکاری و تورم همراه با سرکوب روزافزون آزادی‌ها، خشم و بی‌زاری بی‌سابقه‌ای را در میان مردم ایران، به‌ویژه ملیت‌های غیرفارس، ایجاد کرده است که دیگر باوری به رژیم ندارند. در رأس قدرت نیز این وضعیت اکنون منجر به ایجاد دودستگی شده که آشکارا علیه یکدیگر صحبت می‌کنند

شما در سال ۲۰۱۵ "راسان" را اعلام کرده و چندین فعالیت نظامی انجام دادید، در حالی که ایران در اوج قدرت خود بود. اما در چند سال گذشته، چه در زمان انقلاب ژینا و چه در جنگ دوازده روزه، شما تا حدی از فعالیت نظامی دوری کرده‌اید. این دوری‌کردن یک تصمیم سیاسی-استراتژیک قطعی است که نمی‌خواهید جنگ مسلحانه را از سر بگیرید یا از اینکه بتوانید موفق شوید به دلیل عدم آمادگی کامل، اطمینان نداشتهید؟ ما کوردها یا هر یک از ملت‌های تحت ستم، به‌ویژه ملت کورد، در طول عمر این رژیم بیشترین قربانی را در مقابله با آن داده‌ایم. اما واقعیت این است که هیچ‌یک از این ملت‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند رژیم را تغییر دهند، به‌ویژه که رژیم کینه عمیقی نسبت به کوردها داشته و همیشه آماده است تا به هر بهانه‌ای کینه خود را بر سر کوردها خالی کند. به همین دلیل در جنبش مسلحانه ما، مردم ما هزینه جانی زیادی می‌پردازند. از آنجا که ما می‌خواهیم دوشادوش سایر ساکنان ایران مبارزه خود را – از هر نوعی که علیه رژیم باشد – ادامه دهیم، نه اینکه تمام بار سنگین هزینه جانی برای تغییر حکومت را تنها بر دوش ملت کورد بگذاریم. اما با این وجود، ما آمادگی کامل برای ادامه مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه را داشته و به افزایش این توانایی ادامه می‌دهیم. واقعیت دیگر در این زمینه این است که در عصر حاضر، مبارزه مدنی و سازمان‌یافته با وجود هزینه جانی کمتر، تأثیرگذاری بیشتری دارد و در جامعه جهانی نیز مقبول‌تر است. به همین دلیل ما در حال حاضر بیشتر بر این شیوه

شکل‌گیری ایرانی فدرال، دموکراتیک و سکولار که در آن همهٔ ملیت‌ها در ادارهٔ کشور مشارکت داشته باشند



مبارزه کار می‌کنیم و آن را توسعه می‌دهیم **طی دو سال گذشته، ایران و عراق با مشارکت حکومت اقلیم کوردستان، چندین توافقنامه امنیتی برای محدود کردن احزاب کوردستان ایران امضا کرده‌اند.** پس از اجرای این توافقنامه‌ها، فعالیت این احزاب محدودتر شده است. آیا این خطر وجود ندارد که این توافقنامه‌ها باعث شوند شما به‌طور کامل محدود شوید؟ آنچه در این توافقنامه‌ها تاکنون فعالیت احزاب کوردستان ایران را محدود کرده، فعالیت مسلحانه است. شیوه‌های دیگر مبارزه توسط هر یک از این احزاب براساس توانایی و برنامه کاری‌شان ادامه دارد. اما جمهوری اسلامی به این حد اکتفا نکرده و بر حکومت اقلیم کوردستان و بغداد فشار می‌آورد تا دیگر جایی در این کشور نداشته باشیم. اما ما مقاومت کرده‌ایم و بعید می‌دانم که ازاین‌به‌بعد که قدرت جمهوری اسلامی در کل منطقه، از جمله عراق، تضعیف شده است، در این زمینه موفقیتی به‌دست آورد

با توجه به بحران‌های پی‌درپی ایران، به نظر می‌رسد این کشور با بحران‌ها و رویدادهای عمیق‌تری روبه‌رو است، برای نمونه بحران آب. آیا حزب دموکرات کوردستان ایران طرحی مدون برای مقابله با پیامدهای این بحران‌ها آماده کرده است و در صورت وقوع تحولات سیاسی در آینده، برنامه حزب برای مشارکت در بازسازی زیرساخت‌های اجتماعی-سیاسی ایران چیست؟ بله، ما در نشست رهبری خود مدام احتمالات تغییر قدرت در ایران را بررسی کرده و برای هر تحولی برنامه مناسبی را تعیین کرده‌ایم و روی آن کار می‌کنیم

در سال‌های گذشته، "مرکز همکاری احزاب کوردستان ایران"، علی‌رغم انتقادات، نقش مهمی در سازماندهی و برجسته کردن خواسته‌های تاریخی کوردها داشت، اما پس از خیزش اخیر، این مرکز عملاً منحل شد. مهم‌ترین موانع بر سر راه تشکیل یک جبهه متحد در میان احزاب کوردستان ایران چیست؟ مرکز همکاری احزاب کوردستان ایران که بیش از ۵ سال ادامه داشت، گام‌های خوبی در جهت پیشبرد مبارزه مشترک

احزاب عضو برداشت، اما پس از آن به دلیل برخی مشکلات داخلی متوقف شد. اما در ماه‌های ابتدایی امسال، حزب دموکرات ابتکار دیگری را برای گردهم‌آوردن احزاب شرق کوردستان حول یک برنامه مشترک آغاز کرد. خوشبختانه این گام با استقبال طرف‌های دیگر روبه‌رو شد و تاکنون چندین نشست در این باره برگزار شده و دیدگاه‌ها برای تشکیل یک پلتفرم مشترک برای کار گروهی بسیار به‌هم نزدیک شده است. معتقدم در آینده‌ای نزدیک به نتیجه نهایی خواهیم رسید و این همکاری را از سر خواهیم گرفت

پس از انقلاب ژینا، تلاش زیادی صورت گرفت تا اپوزیسیون ایرانی بتواند گام‌های مشترکی بردارد و یک آلترناتیو سیاسی را پیش ببرد، اما نتوانستند بر سر آلترناتیوی برای آینده ایران به توافق برسند. مشکلات اصلی که باعث شده هنوز نتوانید پارادایم جدیدی را میان خود ایجاد کنید، چیست؟ واقعیت این است که عدم اجماع در میان نیروهای ایرانی یکی از دلایل اصلی بقای جمهوری اسلامی در قدرت است. این عدم اجماع از یک‌سو مردم ایران را نگران آینده ایران پس از جمهوری اسلامی کرده و از سوی دیگر، طرف‌های بین‌المللی که خواهان کمک به سرنگونی رژیم هستند، نمی‌دانند باید با کدام طرف گفتگو کنند. با در نظر گرفتن این واقعیت و با هدف پر کردن این خلاء، حزب دموکرات چندین سال است که با احزاب به‌اصطلاح فارس در حال گفتگو است، اما متأسفانه موفقیتی به‌دست نیاورده‌ایم. دلیل آن را در این می‌بینم که طی صد سال گذشته، یک سیستم دموکراتیک برای کار مشترک در ایران وجود نداشته که مردم را به گفتگوی سازنده و به‌رسمیت‌شناختن طرف مقابل عادت دهد. به همین دلیل، هر یک از این طرف‌ها، با وجود ادعای دموکراسی و دموکرات بودن، در درون خود دیکتاتورهایی هستند که تنها خود و دیدگاه‌هایشان را قبول دارند. منظورم این است که این مردم به کار مشترک عادت نکرده‌اند و فعالیت حزبی در این قرن آزاد نبوده است. اما بااین‌وجود، حزب دموکرات در ایجاد اتحاد میان احزاب ملت‌های تحت ستم ایران مانند کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها موفق بوده است. چندین سال است که اتحادی به نام "کنگره ملیت‌های ایران فدرال" را تشکیل داده‌ایم که متشکل از احزاب این ملیت‌هاست. همچنین پلتفرم دیگری به نام "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" وجود دارد که برنامه مشترکی برای مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی داریم

موضع حزب دموکرات در مورد تلاش‌های برخی کشورها مانند اسرائیل برای برجسته کردن برخی شخصیت‌های اپوزیسیون از جمله رضا پهلوی به‌عنوان رهبر جریان‌های مخالف چیست؟ آیا این دخالت‌ها به تقویت همکاری میان اپوزیسیون منجر شده یا اختلافات آنها را بیشتر کرده است؟ ما بر این باوریم که شخصیت کاریزماتیک با کار و تلاش مستمر، تجربه و مدیریت در میان مردم تبلور می‌یابد، نه با تبلیغات رسانه‌ای یا حمایت یک دولت یا طرف خاص. رضا پهلوی در بین مردم خود و صاحب هیچ حزب سیاسی نیست و همچنین هیچ تجربه‌ای در مدیریت ندارد، جز اینکه پسر محمدرضاشاه است که مردم ایران ۴۷ سال پیش آن حکومت را سرنگون کردند. اکنون نیز مردم آزادی‌خواه ایران که در این مدت ده‌ها هزار قربانی علیه رژیم‌های پادشاهی و جمهوری اسلامی داده‌اند، پس از رژیم جمهوری اسلامی، بار دیگر یک رژیم پادشاهی را برقرار نخواهند کرد. به همین دلایل، حضور ایشان نه تنها کمکی به اتحاد میان سازمان‌های اپوزیسیون

و مردم نکرده، بلکه یکی از دلایل افزایش اختلافات میان آنها نیز بوده است

در حالی که آمریکا توانایی‌های هسته‌ای ایران را از کار انداخته است، از ایران درخواست توافق نیز می‌کند و پرزیدنت ترامپ در دیدارش با محمد بن سلمان این موضوع را تکرار کرده است. آیا آمریکا و کشورهای اروپایی هیچ نشستی با شما برای ایجاد درک مشترک در مورد آینده ایران داشته‌اند؟ آنها چگونه می‌توانند خارج از مسئله نظامی، به حل مسئله کورد در ایران کمک کنند؟ یکی از نگرانی‌های آمریکا و اروپا، عدم اتحاد در میان اپوزیسیون ایران و در نتیجه، نبود یک آلترناتیو مورد قبول از سوی این کشورها و مردم ایران است. کشورهای غربی نمی‌دانند پس از سرنگونی رژیم، وضعیت ایران به چه سمتی خواهد رفت، به‌ویژه که آنها تجربه ناموفق کمک به سرنگونی برخی از حکومت‌های دیکتاتوری منطقه مانند رژیم پادشاهی در ایران، بعث در عراق و حتی افغانستان را دارند. به همین دلیل معتقدم که تاکنون غربی‌ها به این نتیجه قطعی نرسیده‌اند که برنامه‌ای برای سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی تدوین کنند، بلکه فعلاً تلاش خود را بر گفتگو با ایران و تحمیل خواسته‌هایشان بر آن متمرکز کرده‌اند تا خطرات آن را برای منطقه و منافع خود در منطقه و آن کشورها کاهش دهند. شاید به همین دلیل باشد که تاکنون تلاش جدی برای نشست و دیدار با سازمان‌های اپوزیسیون ایران، از جمله حزب دموکرات، با هدف تدوین برنامه برای سرنگونی حکومت ایران به کار نبسته‌اند

طی چند سال گذشته، از مجموعه‌ای از گفتگوهای رسمی و غیررسمی میان شما و جمهوری اسلامی ایران صحبت شده است، به‌ویژه گفتگوهای اسلو بیشتر مورد توجه قرار گرفت. آیا در حال حاضر هیچ گفتگویی با جمهوری اسلامی برای رسیدن به توافق در جریان است؟ درست است که ما در آن زمان به‌عنوان مرکز همکاری و با میانجیگری یک طرف نروژی آماده بودیم تا برای یافتن راه‌حلی مناسب برای خواسته‌های ملت کورد وارد گفتگو شویم، اما در جریان کار برای ما مشخص شد که رژیم تنها قصد وقت‌کشی دارد و چیزی برای ارائه ندارد. در نتیجه، آن روند به پایان رسید و اکنون هیچ گفتگویی میان ما وجود ندارد

اگر گفتگوهایی در کار باشد، خواسته‌های اصلی شما از جمهوری اسلامی برای رسیدن به توافق چیست؟ آیا آمادگی دارید با جمهوری اسلامی گفتگوهای صلح را آغاز کنید، همان‌طور که گفتگوهای صلح میان کوردها و دولت سوریه و کوردها و دولت ترکیه در جریان است؟ خواسته ما از حکومت تهران (هر حکومتی که باشد) این است که مانند اکنون قدرت ایران تنها در تهران متمرکز نباشد، بلکه این قدرت تقسیم شود. کوردها و سایر ملیت‌های جغرافیای ایران به‌صورت قانونی در اداره حکومت مرکزی مشارکت داشته و قدرت و اداره حکومت‌های محلی در دست نمایندگان منتخب مردم باشد. زبان این ملیت‌ها در مناطق خودشان رسمی باشد، فعالیت احزاب به‌رسمیت شناخته شود و به‌طور کلی معتقدیم این خواسته‌ها در یک ایران دموکراتیک، فدرال و سکولار محقق می‌شود. آن زمان است که همه این ملیت‌ها، ایران را ملک خود می‌دانند و همگی برای آبادانی و پیشرفت آن تلاش می‌کنند و چیزی به نام مرکز و پیرامون باقی نمی‌ماند

از سوسیالیسم تا "راه سوم":

تحول ایدئولوژیک سوسیال دموکراسی و پیامدهای آن بر اروپا



شاهرخ حسن‌زاده



ریشه‌ها و مبانی لیبرالیسم اجتماعی به لیبرالیسم کلاسیک بازمی‌گردد. در این مدل، آزادی‌های فردی و بازار آزاد اولویت اصلی است، اما دولت وظیفه دارد با وضع قوانین و تأمین خدمات رفاهی حداقلی (شبکه‌ی امنیتی)، از این آزادی‌ها در برابر شکست‌های بازار محافظت کند و فرصت‌های برابر را تضمین کند. حرکت احزاب اروپایی به سوی مرکز، عموماً در قالب راه سوم تجلی یافت؛ یک رویکرد پراگماتیستی که تلاش می‌کرد سرمایه‌داری را انسانی کند، نه آنکه آن را سوسیالیستی سازد. این مفهوم به‌طور مؤثری سوسیال دموکراسی را از آرمان‌های سوسیالیستی خود دور کرد و آن را به سوی پذیرش انعطاف‌پذیری بازار کار، کاهش مالیات بر شرکت‌ها و خصوصی‌سازی خدمات عمومی سوق داد؛ مفاهیمی که پیش از این در انحصار احزاب محافظه‌کار و لیبرال کلاسیک بود. بنابراین، نزدیکی به لیبرالیسم در این مقطع، نه به معنای ترک کامل دولت رفاه، بلکه به معنای تغییر منبع و ساختار تأمین مالی آن و اولویت‌دهی به رقابت‌پذیری اقتصادی شد. اندازه‌گیری این دگرگونی در این نوشتار بر اساس تحلیل تحولات در سه ستون اصلی؛ خصوصی‌سازی، اصلاحات بازار کار و ساختار مالیاتی می‌باشد.

فشارهای اقتصادی نهادهای اروپایی، مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش سیاست‌های ریاضتی و لیبرالی شدند و نهایتاً نتوانستند مدل اقتصادی رادیکال خود را پیاده کنند تحولات ایدئولوژیک چهار دهه‌ی اخیر در اروپا، به وضوح نشان داد که احزاب سوسیال دموکراتیک، برای بقا و رقابت در عصر جهانی‌سازی، ناچار به پذیرش ریشه‌ای اصول لیبرالیسم شدند. این گذار از سوسیالیسم کلاسیک به سوی لیبرالیسم اجتماعی به عنوان راه سوم یک انتخاب پراگماتیستی بود که نه تنها برای سازگاری با فشارهای رقابتی، بلکه برای حفظ قدرت سیاسی در چارچوب نهادهای بازارمحور اتحادیه اروپا به یک ضرورت تبدیل شد. پذیرش پیمان‌هایی مانند شینگن برای تقویت آزادی حرکت و همزمان تعهد به ستون اروپایی حقوق اجتماعی برای حفظ خدمات رفاهی، نمایانگر تولد یک مدل نهایی است: سرمایه‌داری بازار آزادی که با یک شبکه‌ی امنیتی اجتماعی قوی تعدیل شده است. این مدل علی‌رغم افزایش نسبی نایکسانی در برخی کشورها، از نظر شاخص‌های توسعه‌ی انسانی، پایداری دموکراتیک و سطح عمومی رفاه، همچنان جزو موفق‌ترین سیستم‌های حکمرانی در جهان باقی مانده است. مقاومت‌های ایدئولوژیک پوپولیست‌ها و چپ‌های رادیکال، در نهایت نتوانسته‌اند ساختار قدرت را به‌طور پایدار دگرگون سازند. این شواهد نشان می‌دهد که در اروپای پس از جنگ سرد، میانه‌روی لیبرال-اجتماعی به پارادایم مسلط تبدیل شده و موفقیت سیستماتیک آن، ضامن ماندگاری‌اش بوده است

خود را بهتر حفظ کنند، در حالی که در اروپای مرکزی و بریتانیا، نزدیکی به لیبرالیسم با امتیازات بیشتری به نفع بازار و انعطاف‌پذیری همراه بوده است احزاب میانه‌رو، چه راست میانه (محافظه‌کاران لیبرال) و چه چپ میانه (سوسیال دموکرات‌های تعدیل‌شده/لیبرال اجتماعی)، توانسته‌اند با پذیرش قواعد بازار و نهادهای اروپایی، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری لازم برای حکمرانی را حفظ کنند. دخالت‌های دولتی در بحران مالی ۲۰۰۸ و همه‌گیری کووید-۱۹ (مانند برنامه‌های مرخصی اجباری با حقوق یا حمایت از مشاغل)، گرچه از اصول سوسیال دموکراتیک بهره می‌برد، اما در نهایت با هدف حفظ ساختار اقتصادی بازار آزاد و جلوگیری از فروپاشی آن انجام شد. این نوع حمایت اجتماعی محدود و موقت، دقیقاً در چهارچوب لیبرالیسم اجتماعی می‌گنجد که هدفش ایجاد یک "شبکه امنیتی" برای حفظ نظام سرمایه‌داری است. در این میان اما، جریان‌های پوپولیستی (چه راست افراطی و چه چپ رادیکال) در سال‌های اخیر تا حدودی نفوذ و توجهاتی کسب کرده‌اند، اما به جز چند مورد استثنایی (مانند ایتالیا یا یونان در مقطعی کوتاه)، اغلب نتوانسته‌اند به‌تنهایی و برای مدتی طولانی در کشورهای پیشرفته‌ی غربی و شمالی اروپا، قدرت پایدار را در دست بگیرند. بسیاری از این احزاب، به دلیل مواضع افراطی یا ضد اتحادیه اروپایی، توانایی تشکیل ائتلاف‌های پایدار با احزاب میانه‌رو را ندارند، و این مانع از رسیدن آن‌ها به حکومتی با ثبات می‌شود. نمونه‌هایی چون تلاش‌های چپ رادیکال در بریتانیا (جرمی کوربین) یا "سیریزا" در یونان نشان داد که در برابر

برای درک پیامدهای شیفت ایدئولوژیک، ضروری است که مدل‌های نوردیک و سوئیس را که هر دو در طیف "بازارمحور تعدیل‌شده" قرار می‌گیرند، مقایسه کنیم. این مقایسه نشان می‌دهد که نزدیکی به لیبرالیسم در هر منطقه، با تأکید متفاوتی همراه بوده است. کشورهای اسکاندیناوی (مانند سوئد، نروژ، دانمارک و فنلاند) اگرچه مجبور به پذیرش برخی اصلاحات لیبرالی (مانند خصوصی‌سازی محدود خدمات و کاهش مالیات بر شرکت‌ها) شدند، اما موفق شدند چارچوب اصلی دولت رفاه (Welfare State) را حفظ کنند. در این مدل، توزیع مجدد ثروت هنوز از طریق مالیات‌های تصاعدی بسیار بالا (که میراث سوسیال دموکراسی سنتی است) انجام می‌شود تا نایکسانی درآمد (ضریب جینی) در کمترین میزان جهانی باقی بماند. این مدل در واقع، بازار را در خدمت عدالت اجتماعی نگه داشته است. اما در این بین کشور سوئیس به عنوان نمونه‌ای از لیبرالیسم اقتصادی‌تر عمل می‌کند. در اینجا، تأکید اصلی بر آزادی بازار، قوانین اقتصادی بالاتر از نوردیک قرار می‌گیرد، نایکسانی درآمد در آن اندکی بیشتر است این مقایسه نشان می‌دهد که اگرچه کل اروپا به سمت بازار متمایل شده، اما احزاب سوسیال دموکراتیک شمال اروپا توانسته‌اند هسته اصلی برابری‌خواهی

انعطاف‌پذیری بازار کار، کاهش مالیات بر شرکت‌ها و خصوصی‌سازی خدمات عمومی سوق داد؛ مفاهیمی که پیش از این در انحصار احزاب محافظه‌کار و لیبرال کلاسیک بود. بنابراین، نزدیکی به لیبرالیسم در این مقطع، نه به معنای ترک کامل دولت رفاه، بلکه به معنای تغییر منبع و ساختار تأمین مالی آن و اولویت‌دهی به رقابت‌پذیری اقتصادی شد. اندازه‌گیری این دگرگونی در این نوشتار بر اساس تحلیل تحولات در سه ستون اصلی؛ خصوصی‌سازی، اصلاحات بازار کار و ساختار مالیاتی می‌باشد شیفت سوسیال دموکراسی به سمت لیبرالیسم اقتصادی (راه سوم) پدیده‌ای صرفاً گفتمانی نبود، بلکه در سیاست‌گذاری‌های عینی و ارقام اقتصادی قابل اندازه‌گیری بود. دو کشور بزرگ اروپایی که احزاب چپ میانه در آن‌ها قدرت را در دست گرفتند، یعنی بریتانیا و آلمان، نمادهای اصلی این تحول بودند حزب کارگر به رهبری تونی بلر (۱۹۹۷-۲۰۰۷)، رسماً به یک حزب چپ میانه لیبرال اجتماعی تبدیل شد. هسته اصلی این شیفت، پذیرش بی‌قید و شرط بازار آزاد و جهانی‌سازی بود. حزب کارگر جدید برخلاف سنت سوسیالیستی، هیچ یک از خصوصی‌سازی‌های دولت‌های محافظه‌کار (تاجر و میجر) را ملغی نکرد. در عوض، آن‌ها مدل مشارکت عمومی-خصوصی را در خدمات عمومی گسترش دادند که عملاً وابستگی به سرمایه خصوصی را در نهادهایی مانند سازمان ملی خدمات بهداشت (NHS) و آموزش افزایش داد. بلر استقلال کامل را به بانک انگلستان در تعیین نرخ بهره اعطا کرد (۱۹۹۷)، که یک اصل کلیدی نئولیبرالیسم برای تضمین ثبات پولی و دوری از دخالت سیاسی در اقتصاد بود حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری گرهارد شرودر (۱۹۹۸-۲۰۰۵)، با وجود مخالفت‌های شدید درون حزبی، مهم‌ترین اصلاحات لیبرال اقتصادی را تحت عنوان "دستور کار ۲۰۰۰" (Agenda 2000) پیاده کرد. هسته اصلی این اصلاحات، قوانین "هارتز" بود که انعطاف‌پذیری بازار کار را به شدت افزایش داد. این اصلاحات شامل کاهش مزایای بیکاری بلندمدت و سخت‌تر کردن شرایط دریافت آن‌ها بود. هدف از این کار، کاهش هزینه‌های نیروی کار و افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد آلمان در بازارهای جهانی بود - اهدافی که کاملاً همسو با اصول لیبرالیستی هستند شیفت پارادایم تنها محدود به احزاب کارگر و سوسیال دموکرات نبود؛ رقابت جهانی، کل طیف سیاسی اروپا را به سمت راست (سیاست‌های لیبرال) متمایل کرد. در سطح اروپا، از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۹، متوسط نرخ مالیات بر شرکت‌ها از حدود ۴۴ درصد به کمتر از ۲۵ درصد کاهش یافت. این کاهش فزاینده عمدتاً در دوره‌هایی صورت گرفت که احزاب چپ میانه برای حفظ جذابیت در جذب سرمایه خارجی، سیاست‌های مالیاتی محافظه‌کاران را پذیرفتند. پذیرش پیمان "ماستریخت" و قوانین مالی مرتبط با "پیمان ثبات و رشد" در اتحادیه اروپا، احزاب چپ را به سمت کنترل کسری بودجه و بدهی‌های دولتی سوق داد. این انضباط مالی، یک ارزش لیبرال، دخالت‌های گسترده سوسیالیستی در اقتصاد را محدود کرد. همچنین پیمان‌هایی مانند "شینگن"، که حذف موانع مرزی را به دنبال داشت، با تقویت چهار آزادی اساسی اتحادیه اروپا (کالا، خدمات، سرمایه و افراد)، عملاً چارچوب لیبرالیسم بازار را نهادینه کردند. احزاب چپ میانه مجبور بودند از این ادغام حمایت کنند تا در پویایی اقتصادی منطقه شریک باشند در نتیجه، سوسیال دموکراسی پس از جنگ سرد دیگر به دنبال از بین بردن سرمایه‌داری نبود، بلکه به دنبال مدیریت سرمایه‌داری و انسانی کردن آن در چارچوب قوانین بازار آزاد بود؛ رویکردی که آن را به شدت به اصول لیبرالیسم اجتماعی نزدیک کرد.

با پایان جنگ سرد در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ و فروپاشی نظام‌های کمونیستی، اروپا وارد یک پارادایم ژئوپلیتیکی و اقتصادی جدید شد. این رخداد جدای از پیروزی سیاسی برای غرب، موجی از جهانی‌سازی نئولیبرال را با خود آورد که مبانی سنتی احزاب سوسیال دموکراتیک اروپا را به چالش کشید. در گذشته، سوسیال دموکراسی به واسطه‌ی اجماع پس از جنگ در اروپای غربی، با تکیه بر ملی‌سازی صنایع، مالیات‌های سنگین تصاعدی و یک دولت رفاه فراگیر خود را در مقابل اقتصاد بازار کنترل نشده و کمونیسم قرار داده بود. با این حال، ناکارآمدی و بحران‌های اقتصادی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ (مانند رکود تورمی) نشان داد که مدل‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و مالیات‌های بسیار بالا، توان رقابت با اقتصادهای پویای مبتنی بر بازار را ندارند. در این فضای جدید، احزاب چپ میانه خود را در یک دوراهی ایدئولوژیک دیدند؛ یا باید در برابر نیروهای جهانی‌سازی مقاومت کرده و منزوی شوند، یا باید جهت‌گیری ایدئولوژیک خود را به سمت مرکز (لیبرالیسم اجتماعی) تغییر دهند. این تحول منجر به ظهور پدیده‌ای به نام "راه سوم" شد؛ تلاشی آگاهانه برای پذیرش اصول بازار آزاد و رقابت اقتصادی (سنت لیبرالیستی) در عین حفظ تعهد به عدالت اجتماعی و دولت رفاه. این نزدیکی به مبانی لیبرالیسم، پرسش‌های محوری‌ای را در مورد هویت چپ در اروپا مطرح می‌کند، این شیفت به معنای مرگ و اضمحلال آرمان‌های سنتی سوسیال دموکراسی است، یا صرفاً نشان‌دهنده‌ی بلوغ سیاسی و واقع‌بینی این جریان در یک جهان تک‌قطبی و بازارمحور است؟ پیامدهای این انتخاب بر ساختار دولت رفاه اروپایی و نایکسانی اجتماعی، نیازمند تحلیل دقیق و آماري است برای تحلیل تغییر ایدئولوژیک، درک تمایز دقیق میان مفاهیم حیاتی است. در حالی که هر دو جریان سوسیال دموکراسی (-So cial Democracy) و لیبرالیسم اجتماعی (Social Liberalism) در دایره‌ی چپ میانه قرار می‌گیرند و هر دو از دموکراسی، حقوق مدنی و دولت رفاه حمایت می‌کنند، اما تفاوت‌های آن‌ها در مبانی فکری و میزان پذیرش سرمایه‌داری بازار بسیار کلیدی است؛ ریشه‌های سوسیال دموکراسی سنتی، به سوسیالیسم تدریجی بازمی‌گردد. هدف غایی آن کاهش جدی و سیستماتیک نایکسانی طبقاتی و عدالت توزیعی از طریق مالکیت عمومی یا نظارت شدید دولتی بر بخش‌های کلیدی اقتصادی بود. در این مدل، عدالت و برابری بر آزادی‌های مطلق بازار اولویت دارد. اما ریشه‌ها و مبانی لیبرالیسم اجتماعی به لیبرالیسم کلاسیک بازمی‌گردد. در این مدل، آزادی‌های فردی و بازار آزاد اولویت اصلی است، اما دولت وظیفه دارد با وضع قوانین و تأمین خدمات رفاهی حداقلی (شبکه‌ی امنیتی)، از این آزادی‌ها در برابر شکست‌های بازار محافظت کند و فرصت‌های برابر را تضمین کند. حرکت احزاب اروپایی به سوی مرکز، عموماً در قالب راه سوم تجلی یافت؛ یک رویکرد پراگماتیستی که تلاش می‌کرد سرمایه‌داری را انسانی کند، نه آنکه آن را سوسیالیستی سازد. این مفهوم به‌طور مؤثری سوسیال دموکراسی را از آرمان‌های سوسیالیستی خود دور کرد و آن را به سوی پذیرش

۲۶ آذر، روزی طلوع خورشید رهایی بر فراز کوردستان



اسکندر جعفری

روز بیست و ششم آذر برای ملت کورد، تنها یک تاریخ معمولی نیست. روزی است که در حافظه‌ی جمعی این مردم، به مثابه نشانه‌ای از شجاعت، هویت و ایمان به آزادی جاودانه شده است. در این روز، پرچم کوردستان برای نخستین بار در شهر مهاباد برافراشته شد. آن لحظه، نه فقط آغاز یک تجربه‌ی سیاسی، بلکه تولد دوباره‌ی آرزویی بود که قرن‌ها در کوه‌ها، دره‌ها و دهکده‌های زاگرس پنهان مانده بود. آرزوی آنکه کوردها بتوانند به زبان خودشان سخن بگویند، به فرهنگ خود افتخار کنند، و سرنوشت خویش را خود رقم بزنند. جمهوری کوردستان، به رهبری قاضی محمد، نه صرفا یک حرکت سیاسی، بلکه فریادی از دل جامعه‌ای بود که قرن‌ها میان تبعیض طبقاتی، فشار فرهنگی و نابرابری اجتماعی گرفتار بود. در روزهایی که ایران از بحران‌های پس از جنگ جهانی دوم بیرون می‌آمد، کوردها فرصتی یافتند تا برای نخستین بار دولت خود را بر پایه‌ی عدالت، آموزش، و برابری تأسیس کنند. در زمانی که یهودیان توسط آلمان نازی قتل عام شده و قربانی هولوکاست بودند، جمهوری کوردستان تمام حقوق مذهبی و ملی آنها را تضمین کرده بود. این جمهوری، هرچند عمرش کوتاه بود، اما از نظر تاریخی نقطه‌ی عطفی شد که نه تنها مسیر مبارزه‌ی ملی کوردها را شکل داد،

بلکه الگوی نخستین حکومت مدرن در میان ملت‌های بی‌دولت منطقه بود.

در واقع پیشمرگه‌ها تنها نیروهای نظامی نبودند. آنان فرزندان دهقانان و کارگران، معلمان و روشنفکرانی بودند که به دعوت قاضی محمد لبیک گفتند. واژه‌ی «پیشمرگه» در زبان کوردی به معنای «کسی است که در مقابل مرگ می‌ایستد» و این تعبیر، روح حقیقی آن دوران را بازتاب می‌دهد. آنان نه برای جاه‌طلبی و نه برای قدرت، بلکه برای حفظ شرف و هویت سرزمین‌شان سلاح به دست گرفتند.

پرچم کوردستان که در ۲۶ آذر بر فراز مهاباد به اهتزاز درآمد، ترکیبی از رنگ‌هایی است که هر یک معنایی عمیق دارد: سبز از زندگی و دشت‌های بی‌پایان کوردستان، سفید از آرزوی صلح و آزادی، سرخ از خون شهیدان، و خورشید زرین در میان آن از روشنایی و امید. این خورشید، یادآور ریشه‌های چند هزار ساله‌ی تمدن و فرهنگ این سرزمین است. برای بسیاری از کوردها، این پرچم سند وجودی ملتی است که در برابر سیاست‌های انکار و همسان‌سازی فرهنگی، با ایستادگی خود را زنده نگه داشته است.

جمهوری کوردستان، با وجود عمر کوتاهش، اصلاحاتی را بنیان گذاشت که در زمان خود بی‌سابقه بود. آموزش به زبان مادری، چاپ روزنامه‌ها و کتاب‌های کوردی، تأسیس انجمن‌های فرهنگی، و مشارکت زنان در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی، از جمله دستاوردهای آن دوران بود. برای نخستین بار، زنان کورد در صفوف پیشمرگه‌ها حضور یافتند و در اداره‌ی امور شهری نقش داشتند. این اقدامات نه تنها نشانه‌ی آرمان‌خواهی، بلکه گواهی بر تلاش برای ساختن جامعه‌ای برابرتر و آگاه‌تر بود.

اما این تجربه‌ی آزادی‌خواهانه، در دسامبر ۱۹۴۶ میلادی، با ورود ارتش پهلوی به



قیمت ناچیز بفروشد، نه نشانه طمع، بلکه نشانه شکست یک نظام اقتصادی است که هیچ امیدی برای آینده نمی‌سازد.

سیاست غیاب: نابودی فرهنگ از طریق بی‌عملی

یکی از نکات مهم در این بحران، نه فقط حضور نیروهای سازمان‌یافته در تاراج آثار، بلکه غیبت عامدانه حکومت در حفاظت از میراث فرهنگی‌ست. نظریه‌پردازانی چون فوکو و آرنت بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که قدرت همیشه از طریق اقدام مستقیم عمل نمی‌کند؛ گاهی قدرت از طریق «بی‌عملی برنامه‌ریزی‌شده» اجرا می‌شود. یعنی ساختار سیاسی می‌داند که چه اتفاقی می‌افتد، اما به شکل راهبردی هیچ اقدامی برای مقابله با آن نمی‌کند.

در روژه‌لات کوردستان، این بی‌عملی تصادفی نیست. نبود بودجه برای کاوش‌های علمی، جلوگیری از فعالیت باستان‌شناسان مستقل، نداشتن موزه‌های منطقه‌ای، و فقدان هرگونه برنامه آموزشی برای آگاهی‌بخشی عمومی، همه در کنار هم نشان‌دهنده آن است که دولت، به‌ویژه بخش‌هایی از ساختار امنیتی، ظاهرا مشکلی با این نابودی تاریخی ندارد. از نگاه بخشی از قدرت، هر نشانه‌ای که بتواند عمق تاریخی حضور مردم کورد در این سرزمین را تأیید کند، بالقوه «خطر هویتی» محسوب می‌شود و حذف یا رقیق‌سازی آن یک راهبرد است.

گزارش‌های متعدد غیررسمی نیز نشان می‌دهد که بعضی شبکه‌های مرتبط با سپاه پاسداران خود در قاچاق سازمان‌یافته آثار باستانی دخالت دارند؛ شبکه‌هایی که نه تنها از حفاری‌های غیرمجاز جلوگیری نمی‌کنند، بلکه بعضا مردم را تشویق یا مجبور می‌کنند که یافته‌های خود را با حداقل قیمت در اختیار واسطه‌های امنیتی قرار دهند.

فلسفه‌ی حافظه: وقتی گذشته را می‌کشند،

وقتی تاریخ خاموش می‌شود:

اقتصاد، سرکوب و نابودی حافظه تاریخی در کوردستان ایران



ضروری است.

●**لایه سوم:** فشار مدنی برای شفافیت و مقابله با شبکه‌های قاچاق. جامعه مدنی باید از طریق رسانه‌ها، گزارشگری، مطالبه‌گری و پیگیری حقوقی، دولت را وادار به حفاظت جدی از میراث فرهنگی منطقه کند.

در نهایت، مسئله تاراج آثار تاریخی در روژه‌لات کوردستان تنها یک بحران فرهنگی نیست؛ نزاعی است میان دو نوع حافظه: حافظه‌ای که می‌خواهد بماند و حافظه‌ای که قدرت می‌خواهد پاک کند. زمانی که مردم به این واقعیت آگاه شوند، ارزش هر تکه سفالی، هر سکه، هر نقش‌برجسته و هر شیء باستانی در نگاه آنان از قیمت به «معنا» تبدیل می‌شود؛ و آن روز، تاریخ کوردستان نه زیر خاک گم خواهد شد و نه در حراجی‌های اروپا و آمریکا به فروش خواهد رفت.



را به قیام و مقاومت واداشت، همچنان پابرجاست. در شرق کوردستان، تبعیض، فقر ساختاری، بیکاری و سرکوب فرهنگی هنوز واقعیت زندگی بسیاری از مردم است. با این‌حال، در دل همین فشارها، روح ۲۶ آذر زنده است. در جنبش‌های اجتماعی اخیر علیه رژیم ایران، به‌ویژه در خیزش ۱۴۰۱، شعار «ژن، ژیان، ئازادی» بار دیگر یادآور همان آرمان‌هایی شد که در جمهوری کوردستان پایه‌گذاری شد. آرمان این شعار، در دل خود عدالت طبقاتی و حق تعیین سرنوشت را نیز فریاد می‌زند.

برای بسیاری از ناظران، جنبش ملی کوردها در طول این هشتاد سال، نه یک حرکت سیاسی، بلکه بخشی از مبارزه‌ی گسترده‌تر علیه استبداد و استعمار در

مهاباد پایان یافت. قاضی محمد، رئیس جمهور کوردستان دستگیر و بعدا به همراه چند تن از همسنگران خود در میدان چارچرا در مهاباد اعدام شد. با این‌حال، شهادت قاضی محمد و سقوط جمهوری کوردستان، پایان رؤیای کوردستان نبود. برعکس، این رویداد تبدیل به اسطوره‌ای شد که نسل‌های بعدی کوردها از آن الهام گرفتند.

دهه‌های بعد، پرچم کوردستان بارها در کوه‌ها و شهرهای این سرزمین برافراشته شد. در هر تجمعی که علیه اشغالگران خاک کوردستان صورت می‌گیرد، این پرچم به اهتزاز درمی‌آید. هر بار که این پرچم بالا می‌رود، یاد آن روز تاریخی در مهاباد زنده می‌شود.

امروز، در سال ۱۴۰۴، جهان و منطقه دگرگون شده‌اند، اما بسیاری از شرایطی که کوردها

آینده را می‌دزدند

میراث فرهنگی فقط چند جسم باستانی نیست؛ بخشی از حافظه جمعی جامعه است. شخصیت‌هایی چون والتر بنیامین گفته‌اند: «حکومت‌ها نخست گذشته را می‌کشند تا اکنون را کنترل کنند.» اگر ملتی نتواند گذشته‌اش را ببیند، نمی‌تواند آینده‌اش را تصور کند. از این منظر، تخریب و تاراج آثار تاریخی نوعی «خشونت معرفتی» است؛ خشونتی که مردمان یک منطقه را از امکان گفتن این جمله محروم می‌کند: "ما هزاران سال سابقه تمدنی داشته‌ایم، حضورمان در این سرزمین اتفاقی و گذرا نیست".

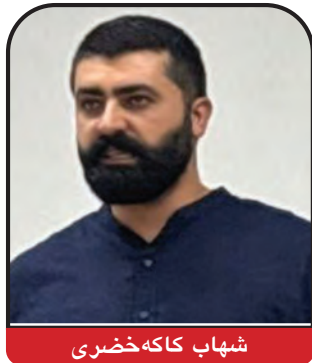
جامعه‌ای که حافظه‌اش را از دست بدهد، شبیه فردی‌ست که دچار فراموشی شده: در برابر سرنوشت آسیب‌پذیر می‌شود، در برابر روایت‌های تحریف‌شده بی‌دفاع می‌ماند، و در برابر سیاست‌های قدرت‌محور، قابلیت مقاومت آگاهانه‌اش را از دست می‌دهد.

به همین دلیل، حفظ آثار باستانی در کوردستان فقط یک پروژه فرهنگی نیست؛ پروژه‌ای سیاسی- معرفتی است که با هویت، با موجودیت و با تداوم تاریخی این جامعه گره خورده است.

پیامدهای اجتماعی نابودی آثار تاراج میراث تاریخی حداقل چهار نتیجه مهم دارد:

- فقیرسازی فرهنگی جامعه‌ای که گذشته قابل رؤیت ندارد، سرمایه فرهنگی کمتری برای تولید خودآگاهی جمعی خواهد داشت.
- تقویت شبکه‌های مافیایی و غیررسمی نابودی آثار، اقتصاد جنایی را تقویت می‌کند و وابستگی مردم به شبکه‌هایی که کنترل آنها در دست حکومت یا نزدیکان آن است، افزایش می‌دهد
- مهاجرت فرهنگی نسل جوان نمی‌تواند تاریخ و هویت خود را درک کند، انگیزه ماندن در منطقه کاهش می‌یابد و فرآیندی از «بی‌ریشگی اجتماعی» شکل می‌گیرد.
- از دست رفتن فرصت‌های علمی و دانشگاهی

سازهی «دشمن‌سازی» در سیاست ایران: نقش آن در انسجام داخلی و کنترل اجتماعی



شهاب کاکه‌خضری



مقدمه: چرا «دشمن» ستون اصلی روان‌شناسی سیاسی حکومت ایران است؟ در روان‌شناسی سیاسی، یکی از پایدارترین ابزارهای رژیم‌های ایدئولوژیک، سازهی دشمن‌سازی است؛ یعنی ساختن یک دشمن ثابت، دائمی، قدرتمند و گاه خیالی که بتواند تمام شکست‌ها را توضیح دهد، انسجام داخلی ایجاد کند، ترس جمعی را مدیریت کند و مشروعیت سیاسی تولید کند. جمهوری اسلامی ایران از ابتدای شکل‌گیری تا امروز، شاید یکی از نمونه‌های کلاسیک و قابل‌مطالعه این پدیده بوده است؛ به‌طوری که بدون وجود «دشمن»، بسیاری از ستون‌های هویتی، ایدئولوژیک و عملکردی حکومت فرو می‌ریزد.

دشمن‌سازی در ایران فقط یک «ابزار سیاسی» نیست؛ یک ساختار هویتی است و همین، تحلیل آن را ضروری می‌کند.

۱. دشمن‌سازی؛ کارکرد هویتی نه تاکتیکی

یکی از خطاهای تحلیلی این است که تصور کنیم جمهوری اسلامی از دشمن‌سازی فقط برای حفظ قدرت استفاده می‌کند، درحالی‌که چنین نیست و این سازه بخشی از هویت نظام است. در روان‌شناسی سیاسی این الگو را «**enemy-driven identity**» می‌نامند؛ یعنی هویتی که فقط در تقابل با دیگری معنا پیدا می‌کند.

به چند نمونه دقت کنید:
- «ما» = مستضعفان، انقلابیون، جبهه حق
- «آنها» = استکبار، آمریکا، اسرائیل، غرب، ضدانقلاب، فتنه، نفوذی‌ها

این «دوگانه‌سازی» دقیقاً همان چیزی است که مدل‌های کلاسیک اریک اریکسون و تاجفل درباره شکل‌گیری هویت جمعی توضیح می‌دهند. برای حفظ انسجام درونی، گروه باید یک «دیگری» داشته باشد. جمهوری اسلامی به‌دلیل فقدان کارآمدی، ضعف اقتصادی، بحران مشروعیت و ناتوانی در تولید همبستگی مثبت، مجبور است همبستگی را از ترس مشترک بگیرد نه از هدف مشترک. این را «انسجام منفی» می‌گویند؛ یعنی انسجامی که از نفرت و ترس ساخته می‌شود، نه از امید و رفاه.

۲. نظریه «سندروم محاصره» (Siege Mentality) در حکومت ایران

یکی از کلیدی‌ترین نظریه‌های روان‌شناسی سیاسی که دقیقاً با رفتار ایران هم‌خوان است، «سندروم محاصره» (Siege Mentality) است. این وضعیت وقتی شکل می‌گیرد که یک نظام سیاسی احساس کند:

- جهان بیرون قصد نابودی‌اش را دارد
- فقط با خشونت و کنترل می‌تواند بقا پیدا کند.
- گفتگو یا مصالحه نشانه ضعف است.
- هر انتقاد داخلی، بخشی از توطئه خارجی است.

این سندروم معمولاً در رژیم‌هایی دیده می‌شود که مشروعیت مردمی پایین، ساختار قدرت بسته، اقتصاد ناکارآمد و

ترس بالایی از فروپاشی دارند. در ایران، این وضعیت به‌صورت بمباران ذهنی بازتولید می‌شود که با عناوینی از این قبیل بیان می‌شوند:
- «مردم ایران همیشه در محاصره دشمن بوده‌اند.»
- «اگر سست شویم، سوریه می‌شویم.»
- «دشمن فقط در بیرون نیست؛ در داخل هم نفوذ کرده.»

این نوع روایت، نه‌تنها احساس تهدید را تشدید می‌کند، بلکه حکومت را در حالت «بقا» نگه می‌دارد. در این حالت، هر اقدامی، حتی سرکوب شدید، قابل توجیه می‌شود؛ چون به اسم «حفظ کشور» انجام می‌شود

۳. دشمن‌سازی به‌عنوان ابزار کنترل اجتماعی

در مدل‌های کنترل اجتماعی (Social Control Mechanisms)، سه ابزار اصلی برای حکومت‌ها تعریف شده: ترس، ابهام و تقسیم جامعه. دشمن‌سازی در ایران این سه را هم‌زمان فعال می‌کند.

- ترس؛ پایه اطاعت/ وقتی شهروندان معتقد باشند «دشمن در کمین است»، سازوکارهای زیر فعال می‌شود: کاهش تمایل مردم به اعتراض، افزایش پذیرش خشونت حکومتی، توجیه فقر، تحریم، گرانی و اعتماد به روایت رسمی حکومت.
در روان‌شناسی به این پدیده «شرطی‌سازی ترس» (-Fear Conditioning) می‌گویند؛ یعنی شرطی‌شدن مردم به اینکه «حفظ امنیت» مهم‌تر از آزادی است.

جمهوری اسلامی سال‌ها این پیام را در ذهن مردم شرطی کرده است: «امنیت مهم‌تر از آزادی است»، «اگر ما نباشیم، مردم قتل‌عام می‌شوند»، «ایران اگر سقوط کند، داعش می‌آید» و این دقیقاً همان معامله جعلی امنیت در برابر آزادی است.

- ابهام؛ بهترین سوخت برای ترس/ حکومت هرگز «دشمن» را دقیق تعریف نمی‌کند. دشمن می‌تواند آمریکا یا اسرائیل باشد، شبکه نفوذ یا سلبریتی‌ها باشد، معترضان یا زنان بی‌حجاب و یا دانشجویان، معلمان، کارگران و نویسندگان باشند. این استراتژی دشمن سیال، برابر است با کنترل آسان‌تر.

- تقسیم جامعه/ هیچ حکومت اقتدارگرایی تا زمانی که جامعه متحد باشد، نمی‌تواند پایدار بماند. اما جمهوری اسلامی استاد تقسیم جامعه برای پیشبرد اهداف خود و کنترل آسان‌تر آن است: (انقلابی/ غیرانقلابی)، (خودی/ غیرخودی)، (مؤمن/ بی‌دین)، (ارزشی / غرب‌زده)، (ولایی/ فتنه‌گر) و ...

این تقسیم‌بندی‌ها پیوندهای افقی جامعه را می‌شکند تا پیوند عمودی مردم با حکومت تقویت شود. این دقیقاً همان مدلی است که در رژیم‌های کمونیستی، نازیسم و فاشیسم استفاده می‌شد.

۴. دشمن‌سازی و مهندسی شکست‌ها

یکی از کارکردهای اصلی دشمن‌سازی، توضیح دادن شکست‌هاست؛ یعنی اینکه هر جا بحران و ناکارآمدی وجود دارد، دشمن

نقشی آماده دارد:

- تورم - «جنگ اقتصادی دشمن»
- اعتراضات - «فتنه دشمن»
- مرگ معترض - «نفوذی دشمن»
- مشکلات زیست‌محیطی - «خرابکاری دشمن»

این الگو در روان‌شناسی سیاسی «دستکاری در اسناد بیرونی» (-Extor nal Attribution Manipulation) نام دارد؛ یعنی فرافکنی ناکارآمدی‌ها به عوامل بیرونی. به زبانی ساده‌تر، حکومت نمی‌گوید «ما خراب کردیم»، بلکه می‌گوید «دشمن نگذاشت ما درست کار کنیم». این تکنیک در حکومت‌هایی که به‌لحاظ فنی ناکارآمد و به‌لحاظ ذهنی ایدئولوژیک هستند، بیشتر دیده می‌شود.

۵. دشمن‌سازی و مشروعیت‌سازی

بدون دشمن، حکومت‌های اقتدارگرا توجیهی برای خشونت ندارند؛ اما وقتی دشمن ساختگی حاضر باشد، هر خشونتی را می‌توان «وظیفه» جلوه داد. در ایران، سه نوع مشروعیت برای خشونت ساخته می‌شود:

- مشروعیت امنیتی: «برای حفظ کشور مجبوریم برخورد کنیم.»
- مشروعیت اخلاقی: «ما حق هستیم، دشمن باطل است.»
- مشروعیت مذهبی: «مبارزه با دشمن تکلیف الهی است.»

وقتی خشونت با اخلاق، امنیت و مذهب

ترکیب شود، تبدیل به «خشونت مقدس» می‌شود و این خطرناک‌ترین نوع خشونت سیاسی است، چون هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.

۶. دشمن‌سازی و سرکوب شناختی مردم

دشمن‌سازی فقط بر احساسات مردم اثر نمی‌گذارد؛ بر شناخت آن‌ها نیز اثر دارد؛ یعنی بر نحوه فکر کردنشان. طبق نظریه «دستکاری بار شناختی» (Cognitive Load Manipulation)، وقتی جامعه در حالت اضطراب قرار بگیرد:

- توان تفکر نقادانه کاهش پیدا می‌کند.
- افراد ساده‌تر باور می‌کنند.
- منابع شناختی به ترس اختصاص می‌یابد.
- مردم روایت پیچیده را نمی‌پذیرند و به روایت ساده «دشمن مقصر است» چسبیده می‌مانند.

این یعنی حکومت عملاً با دشمن‌سازی،

سطح تحلیل مردم را پایین نگه می‌دارد.

۷. دشمن‌سازی و مشکل واقعی حکومت: بحران مشروعیت

واقعیت این است که جمهوری اسلامی بنا به این دلایل دیگر منبع مشروعیت مثبت ندارد: ناکارآمدی اقتصادی، فساد گسترده، بی‌کفایتی مدیریتی، سرکوب، فرار نخبگان، تحمیل سبک زندگی، قطع رابطه با مردم، خشم نسل جدید
وقتی یک حکومت نتواند محبوبیت تولید کند، به سراغ تولید ترس می‌رود و دشمن‌سازی بهترین منبع ترس است. به‌ظاهر، دشمن قدرتمند = نیاز به حکومت قدرتمند.

۸. چرا دشمن‌سازی در سال‌های اخیر شدیدتر شده است؟

چون نظام با چهار بحران هم‌زمان روبه‌روست که عبارت‌اند از: بحران مشروعیت، بحران کارآمدی، بحران جانشینی رهبری و بحران شکاف نسلی که در بالاترین سطح قابل مشاهده است. همین امر باعث شده که شدت سرکوب بالا بگیرد، پروپاگاندای سیاسی-اجتماعی افزایش یابد و دشمن‌سازی نیز تشدید شود. در این مرحله، نظام به مرحله «دفاع وجودی» وارد شده است. افزایش حملات رسانه‌ای، افزایش برجسب‌زنی نفوذ و امنیتی‌سازی فزاینده جامعه، همگی

نشانه‌های این وضعیت هستند. در این مرحله، دشمن‌سازی از یک ابزار سیاسی به ابزاری برای بقا تبدیل می‌شود.

۹. چرا دشمن‌سازی دیگر کار نمی‌کند؟

با وجود تلاش حکومت، سازه دشمن‌سازی در ایران به سه دلیل اصلی دچار فرسایش شناختی شده است:

- دسترسی مردم به اطلاعات جایگزین: اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، روایت رسمی را تضعیف کرده‌اند.

- فاصله میان گفتار و تجربه مردم: حکومت دهه‌ها گفته است «دشمن نمی‌گذارد مردم رفاه داشته باشند»، اما مردم می‌بینند که فساد داخلی، رانت، سوءمدیریت و هدررفت سرمایه‌ها مشکلات را توضیح می‌دهد، نه دشمن خارجی.

- تغییر نسل: نسل Z و نسل‌های پس از آن با دو ویژگی مشخص شناخته می‌شوند

۱. مصونیت نسبت به پروپاگاندا
۲. بی‌اعتمادی کامل به روایت رسمی دشمن‌سازی در برابر این نسل، مثل تیراندازی با تفنگ چوبی است. این یعنی بی‌فایده است و بدین معناست که این نسل به‌صورت کامل به روایت رسمی بی‌اعتمادند، هیچ تعلق خاطری به ایدئولوژی حکومت ندارند و تنها کاری را انجام می‌دهند که در زمان حال به نظرشان درست می‌رسد و آن را به آینده موکول نمی‌کنند.

۱۰. نتیجه‌گیری:

دشمن‌سازی هسته اصلی بقای جمهوری اسلامی است. این پدیده نه تاکتیک است، نه انتخاب، بلکه هویت این حکومت ایدئولوژیک می‌باشد. تا زمانی که حکومت توانایی ایجاد رفاه ندارد و فاقد مشروعیت اجتماعی است، نمی‌تواند مردم را متحد کند. بنابراین، ترس ابزار اصلی بقای آن باقی می‌ماند و دشمن‌سازی ادامه پیدا می‌کند.

اما آنچه امروز تفاوت ایجاد کرده این است که دشمن‌سازی دیگر باورپذیر نیست و نظامی که سازه دشمن‌سازی‌اش فرو بریزد، ساختار سیاسی‌اش نیز دچار فروریزش شناختی می‌شود. این همان چیزی است که امروز در ایران تحت حکومت ناکارآمد جمهوری اسلامی دیده می‌شود: فروپاشی «ساختار»، و وقتی روایت فرو بریزد، ساختار نیز دیر یا زود به دنبالش می‌آید.

گفت‌وگو با دکتر فراز فیروزی

بازاندیشی در مفهوم «حقوق بشر» در بستر چندملیتی ایران/ بخش اول

مصاحبه: حسن شیخانی

مقدمه:

مفهوم حقوق بشر از جمله مفاهیم پرکاربرد در گفتمان سیاسی و روشنفکری ایران است. مخالفان و منتقدان جمهوری اسلامی معمولاً با تکیه بر این مفهوم، رژیم را به نقض گسترده حقوق انسان‌ها متهم می‌کنند و مشروعیت آن را به چالش می‌کشند. با این حال، فراتر از این سطح ظاهری، پرسش‌های عمیق‌تری درباره ماهیت، کارکرد و محدودیت‌های گفتمان حقوق بشر در ایران وجود دارد؛ از جمله این‌که این گفتمان تا چه اندازه به مسئله ملیت‌ها، تبعیض ساختاری و حق تعیین سرنوشت در ایران چندملیتی توجه نشان داده است. آیا این گفتمان توانسته است به مسئله ملیت‌ها و تبعیض تاریخی علیه ملل غیرفارس در ایران بپردازد؟ برای واکاوی این پرسش‌ها و بررسی ابعاد کمتر دیده‌شده موضوع، گفت‌وگویی انجام داده‌ایم با دکتر فراز فیروزی، وکیل و حقوق‌دان بین‌المللی.

شناسایی حقوق جمعی یک ملت، دارای اشتراکاتی هستند. برای اثبات مدعای خود، شما را به لایحه حقوقی دولت جمهوری اسلامی در قضیه رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع می‌دهم که در آن وزارت خارجه ایران نظر حقوقی خود را نسبت به اعلام استقلال یک‌جانبه کوزوو و مفهوم حق تعیین سرنوشت، رسماً در تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۰۹ به دیوان ارسال می‌کند.

شایان ذکر است به‌لحاظ اهمیت موضوع برای جمهوری اسلامی، وزارت خارجه برای تنظیم این لایحه حقوقی حتی از نظر حقوق‌دانان ایرانی غیرهمسو با جمهوری اسلامی نیز بهره جست!

اساساً استدلال ایران در لایحه بر این استوار است که تمامیت ارضی در حقوق بین‌الملل یک قاعده آمره است و در هیچ حالتی قابل تعدیل نیست. در این جدال حقوقی جهانی، صرفاً دولت‌های ایران و روسیه قائل به آمره بودن اصل تمامیت ارضی بودند. در مقابل، دولت‌های نروژ، سوئیس و هلند در لوایح حقوقی خود با این استدلال مخالفت کردند.

در لایحه حقوقی ایران همچنین آمده که حتی «نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در ابعاد گسترده در برخی از مناطق یک کشور، حق جدایی یک‌جانبه را برای قربانیان ایجاد نخواهد کرد». در این قسمت، ایران قویا دکترین «جدایی چاره‌ساز» را حتی در صورت بروز فاجعه‌بارترین نقض‌های حقوق بشری رد می‌کند. ایران با استناد به ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت مصرح در ماده ۱ همین میثاق را به مصادیق حقوق فردی اقلیت‌ها، نظیر حقوق فرهنگی و شعائر مذهبی، تنزل و تحدید می‌کند.

با امعان نظر به این لایحه حقوقی که مهم‌ترین سند حقوقی برای اطلاع از نگرش طرف ایرانی نسبت به حق تعیین سرنوشت است، می‌توانم بگویم حق تعیین سرنوشت در قاموس حقوقی ایرانی آن هم در خوش‌بینانه‌ترین حالت در قالبی شبیه به آنچه که حقوق بومیان (Indigenous People/مردم بومی) خوانده می‌شود پذیرفته شده که به هیچ عنوان انطباقی با خواست تاریخی کوردها و مبارزات مستمر آنان ندارد. بر این اساس، من معتقدم احزاب کوردستانی باید بدواً طی یک دکترین حقوقی جامع، استراتژی خود را برای تدوین خواست‌های سیاسی-حقوقی خود در زمینه شناسایی «حق تعیین سرنوشت» مشخص کنند و متعاقباً، پس از شناسایی حقوقی این حق، به‌صورت تاکتیکی و البته با رجوع به خواست عموم مردم کوردستان، نسبت به شکل، حدود و ثغور و نحوه اعمال آن اقدام نمایند. بدون تدوین مبانی حقوقی مستحکم، هرگونه درخواست تقسیم قدرت، فدرالیسم و مفاهیمی از این دست با چالش‌های حقوقی زائدالوصفی مواجه خواهد شد. صداًالبته در وضعیت کنونی روابط بین‌الملل در جهان و منطقه، برخورداری از قدرت و کنترل مؤثر، ضامن استیلاّی حقوقی نیز خواهد بود.

در فردای جمهوری اسلامی را می‌دهد. قرائت‌های متنوع اپوزیسیون از حقوق بشر در کلیات خود مثبت و دربردارنده عناصر شناخته‌شده حقوقی بین‌المللی است. لیکن اختلاف زمانی حادث می‌شود که مردم/ملت کورد، فراتر از وعده‌های احترام به حقوق بشر و تضمین مصادیق فردی آن، خواهان تضمین حقوق جمعی خود یعنی حق تعیین سرنوشت هستند. اینجاست که تمامی جریان‌های سیاسی اپوزیسیون هوشمندانه و دوراندیشانه از شهروندی برابر سخن گفته و قاصدانه و عامدانه جنبه جمعی حق تعیین سرنوشت را انکار می‌نمایند. به باور من، عمده جریان‌های سیاسی با طرح دلربا و فریبنده ایران دموکراتیک و شهروندان برابر فارغ از تعلقات هویتی ملی، نوعی از ادغام هویتی را دنبال می‌کنند که جنبه جمعی حق تعیین سرنوشت در آن هیچ محلی از اعراب ندارد.

چرا بخش بزرگی از روشنفکران و فعالان حقوق بشر مرکزگرا در ایران، نسبت به «ستم ملی» و تبعیض علیه ملل غیرفارس سکوت می‌کنند یا آن را نادیده می‌گیرند؟ آیا این رویکرد حاصل ناآگاهی است یا بازتابی از یک برتری‌جویی فرهنگی-ملی نهادینه‌شده در گفتمان غالب؟

متأسفانه من این سکوت را ناشی از سهل‌انگاری ساده یا عدم اطلاع از وقایع ضدانسانی، به‌خصوص در کوردستان، نمی‌بینم؛ بلکه معتقدم نوعی مصلحت‌اندیشی سیاسی در این قضیه از جانب نخبگان و جریان‌های سیاسی ایرانی وجود دارد. به عنوان مثال، قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ به‌طور گسترده توسط جریان‌های سیاسی مختلف مورد شناسایی حقوقی قرار گرفته، لیکن قتل‌عام و جنایات ارتكابی متعاقب فتوای جهاد آیت‌الله خمینی علیه کوردستان هیچ‌گاه مورد شناسایی رسمی و حقوقی واقع نشده است. یکی از دلایل این عدم شناسایی، مصلحت‌اندیشی نسبت به دکترین مطرح «جدایی چاره‌ساز» در حقوق بین‌الملل است که بر اساس آن، نقض سیستماتیک و فاحش حقوق بشر در داخل یک کشور علیه یک ملت تحت ستم، هیچ چاره‌ای به‌جز جدایی باقی نمی‌گذارد.

چگونه می‌توان گفتمان حقوق بشر را بازسازی کرد تا به جای آنکه ابزاری در دست بخشی از جریان روشنفکری برای به حاشیه راندن مسئله ملیت‌ها باشد، به گفتمانی فراگیر و سازگار با واقعیت چندفرهنگی و چندملیتی ایران تبدیل شود؟

باید بگویم خال‌های معرفتی سیاسی-حقوقی قابل توجهی نسبت به مصادیق حقوق بشر و حدود و ثغور آن از جانب اپوزیسیون عمدتاً مرکزگرا در پرتو واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی امروز کوردستان و سایر ملیت‌ها وجود دارد. این نارسایی معرفتی جز با پذیرش واقعیت‌ها، شناسایی حقوق دیگری و تغییر نگرش حاصل نخواهد شد؛ چیزی که متأسفانه تجربه تاریخی برخلاف آن گواهی می‌دهد. شاید بتوان ادعا کرد که جمهوری اسلامی و اپوزیسیون مرکزگرای آن در دکلماتیسم معرفتی نسبت به حق تعیین سرنوشت و

سرنوشت و حدود و ثغور آن بوده است. لذا ضروری است برای پرهیز از کلی‌گویی و تحصیل نتیجه آنی، سؤالات بنیادین حول این حق مورد توجه قرار بگیرد:

مراد از People در حقوق بین‌الملل که برخوردار از حق تعیین سرنوشت است و در زبان حقوقی فارسی عمدتاً مترادف «ملت» به کار گرفته شده، چیست؟ چه کسانی در تعریف حقوقی آن، مردم/ملت نامیده می‌شوند؟

آیا منظور از حق تعیین سرنوشت، جنبه فردی آن در یک دموکراسی لیبرال است یا حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی است؟ حدود و ثغور این حق تا کجاست؟

با امعان نظر به این سؤالات بنیادین، به بررسی گفتمان‌های حقوق بشری در سپهر سیاسی ایران می‌پردازیم. مشخصاً سؤال ما، نگرش حقوق بشری جریان‌های متفاوت ایرانی نسبت به شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم/ملت کورد است.

مفهوم حقوقی مردم/ملت در دکترین حقوقی-فقهی جمهوری اسلامی به چه معنا است؟

بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبین آشفتگی نظام فکری قانون‌گذار اساسی در ارائه مفهومی حقوقی از ملت است. در مقدمه قانون اساسی ۱۴ بار واژه «ملت» تکرار شده که مرتباً با پسوند مبهم «مسلمانان» و یا «مردم مسلمان» همراه است. در ادامه، با لحاظ قرائت شیعه از زمامداری، واژه «امت» و مناسبات آن با حفظ مبانی اسلام شیعی مورد توجه قرار گرفته است. این آشفتگی فکری به اصول قانون نیز تعمیم یافته است. در اصول متعدد قانون‌گذار بدون ارائه تعاریف منسجم حقوقی، متناوباً واژگان دیگری نظیر «ملت ایران» و «مردم ایران» به کار برده است صرف‌نظر از عدم تجانس حقوقی این اوصاف و سردرگمی قانون‌گذاران اساسی نسبت به مفهوم شناخته‌شده ملت/مردم، قانون‌گذار به‌واسطه عناصر دینی و زبانی مصرح در اصول دوازدهم و پانزدهم، مراد خود از مفهوم مردم/ملت را در قالب هویت فارسی/شیعی القا می‌کند. در اصل پایانی قانون اساسی نیز با تأکید مجدد بر این عناصر، هرگونه تغییر نسبت به آن ممنوع و راه بر هرگونه تحول حقوقی در این زمینه بسته می‌شود. بنابراین، بدیهی است که در دکترین حقوقی-فقهی جمهوری اسلامی به هیچ عنوان شناسایی حق تعیین سرنوشت ملت/مردم کورد امکان‌پذیر نیست. این عدم شناسایی حق تعیین سرنوشت برای کوردها صرفاً به‌صورت سلبی نبوده، بلکه به‌صورت ایجابی، خشونت‌آمیز و با نقض فاحش حقوق بنیادین بشر در کوردستان (کوردستان در مفهوم عام، نه صرفاً پذیرش تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی و تحدید کوردستان به استان کوردستان) همراه بوده است.

بر این اساس، اپوزیسیون رژیم، ضمن شناسایی حداقلی و محتاطانه نسبت به نقض حقوق بشر در کوردستان، وعده ایرانی دموکراتیک با حقوق شهروندی برابر



شیعی از حقوق بشر در مراکز فکری رژیم، از جمله در مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید قم، روی آورد.

نتیجه منطقی این مقدمه این است که حتی جمهوری اسلامی برای کسب مشروعیت، مبادرت به ارائه نسخه تعدیل‌شده خود از حقوق بشر در مقابل گفتمان‌های حقوق بشری رقیب، جبهه ملی، ملی‌مذهبی‌ها و جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور کرده است.

در گفتمان حقوق بشری جریان‌های مخالف، نسبت میان «حقوق فردی» و «حقوق جمعی ملت‌ها» به‌ویژه مسئله حق تعیین سرنوشت، چگونه تعریف می‌شود؛ آیا این رویکرد برآمده از یک مبنای نظری منسجم است یا بیشتر جنبه‌ای ابزاری و سیاسی دارد؟

با لحاظ آنچه در سؤال اول بیان شد، در سپهر سیاسی ایران (در مفهوم عام) ما با گفتمان‌های سیاسی متفاوتی مواجه هستیم که بنابر ماهیت وجودی و کارکرد سیاسی خویش، از ابزار حقوق بشر سود می‌جویند. لذا اظهارنظر دقیق نسبت به موضوع، نیازمند مطالعه موردی پاسخ‌های حقوقی آن‌ها به هر یک از مصادیق حقوق بشر و در صدر آن، موضوع بنیادین «حق تعیین سرنوشت» است.

برای ورود روشن به بحث، تأکید می‌کنم منظور من از حق تعیین سرنوشت، این عبارت حقوقی معروف در اسناد بین‌المللی حقوق بشر از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است:

All peoples have the right of self-determination

این خطابه حقوقی اما خود از بدو تصویب محل اختلافات جدی حقوقی نسبت به مفاهیم مندرج، آثار حقوقی حق تعیین

به نظر شما چه عواملی باعث شده‌اند که مفهوم حقوق بشر در دهه‌های اخیر به یکی از مفاهیم مرکزی و پرکاربرد در گفتمان سیاسی و روشنفکری ایران بدل شود؟

از بدو استقرار حاکمیت رژیم اسلامی، موضوع التزام به استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر همواره یکی از جدی‌ترین استدلال‌های مخالفان حکومت نسبت به عدم مشروعیت حکومت اسلامی بوده است.

در سوی مقابل، رهبران جمهوری اسلامی با طرح نظریه‌های مرتبط با «تفاوت و نسبیت‌گرایی فرهنگی» و با استناد به دکترین سیاسی-زمامداری شیعه، در پی به چالش کشیدن این هنجارهای حقوقی به‌رسمیت‌شناخته‌شده در جامعه بین‌المللی برآمدند.

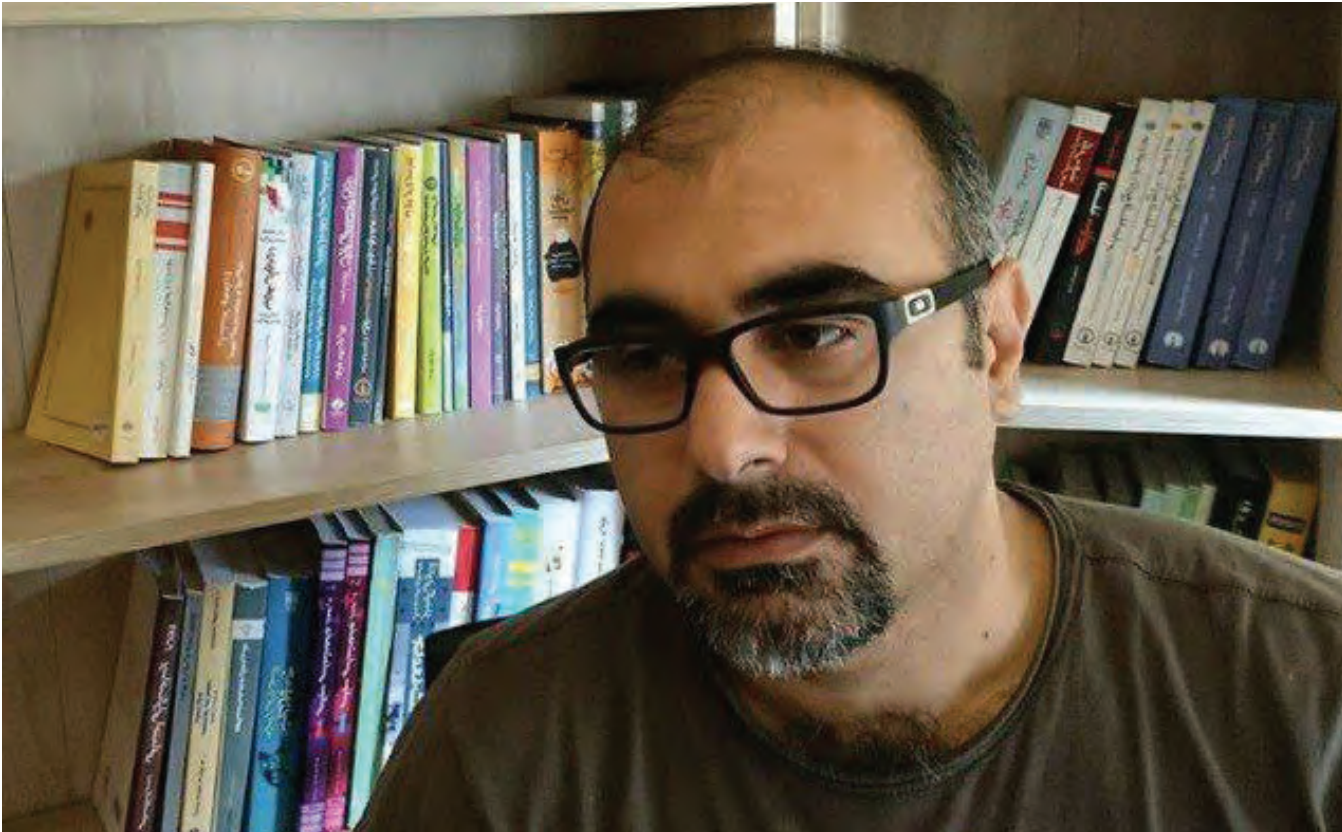
این مسئله به‌صورت بدیهی در بیانیه‌های سیاسی حکومت تازه‌تأسیس نسبت به عدم التزام به میثاقین حقوق بشری (که در ۱۹۶۶ به تصویب حکومت شاهنشاهی رسیده بود) هویداست. البته رژیم، متعاقب حجم گسترده قطعنامه‌های نقض حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد و نهایتاً با اعمال فشارهای گسترده به‌دنبال قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۶۷، مجبور شد گفتمان رسمی خود را نسبت به حقوق بشر تغییر دهد و برای اولین بار اجازه ورود گزارشگر وضعیت حقوق بشر کمیسون فقید حقوق بشر (در حال حاضر شورای حقوق بشر) را صادر کند.

این مقدمه کوتاه مبین نحوه تغییرات گفتمانی حکومت اسلامی به‌مرور و تحت فشار در خصوص مسئله حقوق بشر است. جمهوری اسلامی به‌خصوص پس از روی کار آمدن خاتمی، برای حفظ مشروعیت در جامعه بین‌المللی و متعاقب رسوایی ترورهای دولتی رهبران کورد در اروپا و نیز تقابل گفتمانی با مخالفان، از موضع تقابل تام با مقوله حقوق بشر به ارائه نسخه

آنچه در سال‌های اخیر در کوردستان ایران پدیدار شده است، می‌توان گفت بیش از آنکه یک خیزش سیاسی باشد، گسستی معرفت‌شناختی است

مصاحبه: حسن شیخانی

مسئله ملی برای ملت‌هایی که دولت–ملت خود را دارند و هویت ملی‌شان تثبیت شده و هیچ خطری آن‌ها را تهدید نمی‌کند، از دستور کار خارج شده است. این ملت‌ها به‌شیوه‌ای نهادینه و سازمان‌یافته، در راستای منافع ملی خود کار می‌کنند و با وجود آنکه پیوسته در حال نو کردن ملت و انطباق آن با زمانه هستند، اما در حالت عادی در رسانه‌ها، رتوریک ملت و ملی‌گرایی به چشم نمی‌خورد. وقتی می‌گوییم از دستور کار خارج شده، به معنایی که [این مسئله] برای ملت‌های فرودست و اشغال‌شده همچنان مطرح است، و گرنه تا زمانی که این نظم وستفالیایی وجود دارد و تا وقتی ملت‌ها در چارچوب دولت–ملت خود را سازماندهی و نمایندگی می‌کنند، مفهوم ملت و ملی‌گرایی همچنان زنده و به‌روز است. مسئله ملی برای کورد به‌عنوان یک ملت فرودست که خاکش اشغال شده، در دستور کار قرار دارد و تا زمانی که فرآیند ملت‌سازی کورد کامل شود و در دولت–ملت تثبیت گردد، مهم‌ترین مسئله کورد خواهد بود. در این مصاحبه که با شاهو حسینی، نویسنده و پژوهشگر فلسفه، ترتیب داده‌ایم، به مسئله ملت و جنبش ملی کورد می‌پردازیم؛ به رابطه میان گفتمان و عمل کورد در این عرصه؛ از پراکسیس جنبش کورد در پیوند با گفتمان و اندیشه ملی سخن می‌گوییم؛ چگونگی خودتعریفی و نگاه به خود و دیگری و تأثیرات آن بر جنبش کورد در بعد عملی را تحلیل می‌کنیم و ریشه‌های فکری و گفتمانی کاستی‌های جنبش کورد را تشریح می‌کنیم.



آسیب در سه سطح خود را نشان می‌دهد فقر نظری: هنوز چارچوب معرفت‌شناختی خودبنیادی ندارد. بخش اعظم مفاهیم آن، تجربه ملی ملت‌های دیگر اشغالگر کوردستان است، یا کپی و تقلیدی ظاهری از ایدئولوژی‌های کلان مانند کمونیسم، لنینیسم، مائوئیسم و اسلام‌گرایی است، بدون آنکه در بستر تاریخی، هستی‌شناختی و تجربه زیسته فرد و جامعه کورد بازنگری شده باشند. نتیجه این امر، یک ناسیونالیسم تقلیدی است که نمی‌داند از کدام «فهم از خود» سخن بگوید ذهنیت منفعل: در درون فرد کورد، کورد بودن هنوز در دل یک «دیگربودگی» تفسیر و فهمیده می‌شود که غیرکورها آن را تولید کرده‌اند. همواره توجیه مبارزه و مقاومت کورد، ظلم و ستم اشغالگران علیه کورد بوده است، اما هیچ‌گاه توجیه مقاومت و مبارزه‌مان این نبوده که چون سوژه‌ای اندیشمند، خودبنیاد و خودساز هستیم. این به آن معناست که مرکز فهم و آگاهی کورد هنوز بیرون از خود کوردی است بحران سوژه جمعی: ذهنیت کوردی هنوز میان دو ساحت در نوسان است: سوژه قربانی (که گذشته او را بلعیده) و سوژه قهرمان (که هدف آینده را مطلق می‌کند).

متأسفانه هیچ‌کدام از این دو پدیده توانایی آن را ندارند که «اکتون» را به‌مثابه بستر تولید معنا و قدرت گفتمانی بیارایند. به همین دلیل نیز بخش اعظم موانع ناسیونالیسم کوردی نه در سطح تاکتیک و سیاست، بلکه در سطح ذهن و اندیشه است

شیوه برخورد ما با خودمان و چگونگی خودتعریفی‌مان، چه تأثیری بر برخورد ملت فرادست در قبال ما داشته است؟ اگر ما در بعد فکری و گفتمانی قوی‌تر و بااعتمادبه‌نفس‌تر ظاهر می‌شدیم، چه تأثیری بر موضع آن‌ها در برابر ما می‌داشت؟ می‌دانید، نوع رابطه انسان با خود پیش از آنکه تجربه‌ای فردی باشد، تجربه‌ای هستی‌شناختی و موضعی در دایره قدرت است؛ یعنی اراده، خواست و توانایی خودسازی، خودبنیادی و توسعه خود اگر جامعه یا ملتی خود را با تردید، اضطراب و تزلزل تصور کند، آن را بروز دهد و بر مبنای این ضعف‌ها رفتار کند، جهان دقیقاً به همین شکل آن‌ها را خواهد دید و خواهد پذیرفت. در واقع، اعتمادبه‌نفس صرفاً یک پدیده روان‌شناختی نیست، بلکه سیگنالی است که از اوج قدرت صادر می‌شود. آن‌هایی که خود را ضعیف می‌بینند، برای تعریف شدن و دیده شدن، به‌دنبال اجازه و نگاه بیرونی می‌روند. اما برعکس، کسی که مستقلاً هویت خود را می‌سازد و خود را بنیان می‌نهد، خود را هم‌تراز و حتی فراتر از دیگری می‌بیند بی‌گمان هویت فردی و جمعی زمانی دچار بحران و مشکل می‌شود که سوژه پیش از آنکه خود را تعریف کند، در آینه نگاه دیگری تولید و پدیدار شود. در چنین وضعیتی، رابطه انسان با خود، رابطه‌ای ثانویه، واکنشی و بر اساس سنجش با یک موجود بدیل شکل می‌گیرد. موجودی که در انتظار تأیید از بیرون خود است، متزلزل و بی‌اعتماد به وجود خویش است، یعنی در بودن خود تردید دارد و توانایی ابراز وجود و خودنمایی

ظهور کورد به‌عنوان ملتی یکپارچه و دارای انسجام ملی و به‌مثابه موجودی صاحب ذهن و تصور واحد ملی بوده است. یعنی ناسیونالیسم تنها زمانی می‌تواند مولد ملت باشد که پیش از قدرت، قدرت‌طلبی و اندیشه حکمرانی، رویداد سوژه‌مندی را ممکن سازد و تاووم روند سوژکتیویسم باشد؛ یعنی زمانی که انسان، خود را نه به‌مثابه ابژه تاریخ، بلکه به‌مثابه کنشگری مستقل می‌بیند و تعریف می‌کند. در غرب، این رویداد از دل فلسفه دکارت، روشنگری و ظهور سوژه مدرن پدید آمد، از آنجا که «من می‌اندیشم» به‌عنوان سرآغاز شناخت و فهم مستقل در جامعه جای می‌گیرد. متأسفانه ناسیونالیسم در کوردستان در غیاب این بنیاد فلسفی و در غیاب تجربه تاریخی سوژه خودبنیاد ظهور کرده و ناچار به‌جای آگاهی، حول محور قدرت می‌چرخد. تا زمانی که این دگرگونی فلسفی در سطح سوژه‌مندی رخ ندهد، هر شکلی از ناسیونالیسم در کوردستان، یا در خدمت بازتولید انقیاد و بردگی انسان کورد است یا خود تولیدکننده انقیاد و بردگی انسان کورد است

به‌طور کلی، مشکلات جنبش ملی کورد تا چه حد مسئله‌ای فکری و گفتمانی است و تا چه حد کنش اجرایی صرف است؟ آیا دست‌کم بخشی از مشکلات ما به این بازنمی‌گردد که ما کورها در اندیشه و گفتمان کاستی داریم و به همین دلیل در عمل نیز دچار مشکل هستیم؟ سؤال مهم و رادیکالی است. اگر منظورتان از مشکل، موانع درونی ناسیونالیسم کوردی باشد، بخش مهمی از آن دقیقاً مسئله‌ای فکری و گفتمانی است و نه فقط سیاسی. اجازه دهید در این باره شفاف‌تر صحبت کنم: ناسیونالیسم کوردی متأسفانه نتوانسته است از سطح یک احساس عمومی و خواست رهایی فراتر رود، یعنی نتوانسته به یک نظام فکری منسجم تبدیل شود. این

ناسیونالیسم در چنین وضعیتی دیگر نه افقی برای رهایی، بلکه استراتژی‌ای برای فعالیت در بستر رقابت‌های اقتدارگرایانه و قدرت‌طلبانه است؛ یعنی به‌جای تلاش برای تولید انسان کورد به‌مثابه کنشگری شناسا، خودبنیاد و تاریخ‌ساز، شروح به بازتولید انسان به‌مثابه موجودی مطیع و فرمان‌بردار قدرت می‌کند

آیا ملت کورد نیز مانند ملت‌های دیگر، مستقلاً خود را تعریف می‌کند یا هنوز سایه نگاه ملت فرادست در خودتعریفی‌اش پیداست؟ متأسفانه بخش قابل‌توجهی از جامعه کورد در روژ‌هلات هنوز خود را در چارچوب نگاه ایرانی تعریف می‌کند و می‌بیند، نه به‌مثابه سوژه‌ای مستقل. یعنی هویت و خودآگاهی‌شان کماکان از طریق زبان، تاریخ و مفاهیم مرکز–پیرامون بازتولید می‌شود. حتی در دیسکورس بخش قابل‌توجهی از روشنفکران نیز، بسیاری از مفاهیم بنیادین وام‌دار صورت‌بندی ذهنی و معنایی ایرانی هستند. برای مثال، فهم مدرنیته، ملت، آزادی، دموکراسی و کورد، هنوز ترجمانی از نگاه ایرانیان است، نه محصولی مستقل از دل تجربه زیسته و زندگی کورها هرچند در حاشیه این وضعیت، اقلیتی فکری و روشنفکر منتقد در حال ظهور و بروز اندیشه سوژکتیویستی و مستقل هستند و تلاش می‌کنند از این وابستگی معرفتی فاصله بگیرند. آن‌ها می‌کشند کورد بودن را از جایگاه کنشگری شناسا و مستقل بازتولید کنند، نه صرفاً به‌مثابه ابژه فهم ایرانی. یعنی گذار از وضعیت تولیدشده و توصیف‌شده توسط دیگری به سوی افق فهم و درک از درون خویشتن

این عامل چه تأثیری بر پراکسیس کورد و جنبش ملی کورد داشته است؟ آیا باعث ایجاد نوعی ابهام در عمل و کاستی در بسیج جامعه برای دستیابی به حقوق ملی نشده است؟ به باور من این آسیب مهم‌ترین مانع برای

تعریف شما از ناسیونالیسم چیست؟ شاید تفاسیر و تعاریف متفاوتی از ناسیونالیسم ارائه شده باشد، اما به باور من بدون پرداختن به روند تاریخی و پدیده‌هایی که به‌عنوان اساس ظهور ناسیونالیسم تعریف می‌شوند، فهم ناسیونالیسم ناممکن است. ناسیونالیسم پدیده‌ای مدرن است، یعنی از دل مدرنیته ظهور کرده و سرآغاز مدرنیته نیز انسان سوژه و فاعل شناسا است. بنابراین می‌توان گفت که بنیاد و اساس ملت از درون سوژه‌ای مستقل، خودبنیاد و کنشگر پدیدار می‌شود. این سوژه‌ها از طریق رابطه‌ای بیناذهنی، اتحادی با یکدیگر می‌سازند و با یک تصمیم جمعی، موجودیتی به‌نام ملت را بنیان می‌نهند. بر این اساس، کوتاه‌ترین تعریف من برای ملی‌گرایی این است: ملی‌گرایی رویداد ظهور یک سوژه‌مندی جمعی از دل سوژه فردی است، یعنی سوژه‌های فردی از طریق رابطه‌ای آگاهانه و مستقل، یک کل و جمع به‌نام ملت را به‌مثابه یک فرا–سوژه بنیان می‌نهند

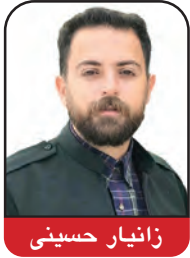
برخورد کورها با مسئله ملی‌گرایی و ناسیونالیسم را چگونه می‌بینید؟ آیا کورها به‌شیوه‌ای درست این مفهوم را درک کرده و با آن برخورد کرده‌اند؟ متأسفانه ناسیونالیسم در کوردستان، پیش از آنکه به‌مثابه رویداد سوژه‌مندی فهم شود، به‌عنوان پدیده‌ای در ارتباط با قدرت و به‌مثابه راه و بستری برای رسیدن به قدرت نگریسته شده است؛ جریانی برای رسیدن به قدرت، مشارکت در قدرت و تضمین مشروعیت مدیریتی قدرت. بر این اساس می‌توان گفت که ملی‌گرایی در کوردستان پیش از آنکه فرآیندی جهت‌سیرورت سوژه باشد، پروژه‌ای برای اقتدار و سلطه است. این پدیده متأسفانه ناسیونالیسم را از بستر فلسفی و معرفتی خود جدا کرده و آن را به سطح سیاست روزمره، رقابت حزبی و قدرت‌طلبی تقلیل داده است. بی‌تردید،

ندارد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت ساختاری است که در جایگاه پیرو ایفای نقش می‌کند وقتی فرد و جامعه‌ای توانستند خود را با زبانی روشن، قاطع و آزاد بیان کنند، رابطه قدرت دگرگون می‌شود. قدرت همواره در برابر موجودی که هنوز خود را به‌عنوان یک مشکل و بحران می‌بیند، نقش قیم را بازی می‌کند. اما برعکس، در برابر سوژه‌ای که روایت‌ها و مشروعیتش درباره خود منسجم و استوار است، از چارچوب قیومیت خارج شده و وارد عرصه گفتگو، مذاکره و پذیرش می‌شود. بنابراین، فرد و ملتی که به خود اعتماد ندارد، در ساختار قدرت به‌عنوان بحران و مشکل فهمیده می‌شود، اما فرد و ملتی که روایت و مشروعیت مستقل از خود دارد، به طرف مذاکره و گفتگو تبدیل می‌شود. پس احترام، عدالت و به‌رسمیت شناخته شدن هیچ‌گاه از بیرون آغاز نمی‌شود، بلکه زمانی پدیدار می‌شود که فرد و ملت به‌مثابه سوژه، به‌جای آنکه تلاش کنند دیده شوند، تصمیم می‌گیرند خود را ابراز کنند

فکر نمی‌کنید در سال‌های اخیر کورها و جامعه کوردی منسجم‌تر و قوی‌تر به میدان آمده‌اند و خود، خود را تعریف می‌کنند و از عینک دیگری فرادست به خود نمی‌نگرند و با اعتمادبه‌نفس بیشتری از گذشته حرکت می‌کنند و تعاریف تحمیلی را رد می‌کنند؟ در اینجا می‌خواهم به وضعیت کنونی جنبش کورد در روژ‌هلات در سال‌های اخیر بپردازید.

آنچه در سال‌های اخیر در روژ‌هلات پدیدار شده است، می‌توان گفت بیش از آنکه یک خیزش سیاسی باشد، گسستی معرفت‌شناختی است؛ یعنی گذار از بودن به‌مثابه ابژه‌ای تعریف‌شده به سوی بودنی به‌مثابه سوژه‌ای آگاه. می‌توان گفت که اکنون در روژ‌هلات شکافی عمیق در نظم دانایی پدیدار شده است. کورد بروز نمی‌دهد که: من هستم، چون مرا دیده‌اند؛ برعکس، می‌گوید: من هستم چون خودم خواسته‌ام چگونه باشم و که باشم این بودن، پیش از آنکه بودنی سیاسی باشد، بودنی هستی‌شناختی است؛ بودنی که بر مبنای حق خودتعریفی مستقل استوار است. کورد دیگر تاریخ را تجربه نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند تاریخ را بسازد این وضعیت هنوز به پختگی نرسیده است، اما در سطحی است که می‌توان آن را «فاصله دیالکتیکی میان قدرت و آگاهی» نامید. کورد امروز از وضعیت شکست به سوی وضعیت تحقق عبور کرده، اما هنوز به وضعیت تحقق نرسیده است، بلکه در شکلی معلق و اگزیستانسیال قرار دارد: این وضعیت، وضعیتی است که در آن سوژه کورد می‌داند و فهمیده است که باید «بشود»، اما هنوز مشغول تولید زبانی است که بتواند در آن، بودن خود را به یک ساختار تبدیل کند. به‌طور خلاصه می‌توانم بگویم آنچه امروز در کوردستان دیده می‌شود، نه یک جنبش، بلکه نزدیک شدن به لحظه ظهور «جمع» به‌مثابه عقل تاریخی خویش است

اقتصاد شکنجه در رژیم جمهوری اسلامی ایران



زانیار حسینی

شکنجه فقط ابزاری برای سرکوب و ارباب جامعه زیر دست نیست، بعضا این نهاد همچون بنگاهی معاملاتی و یک ردیف بودجه نمود پیدا می کند؛ به عبارتی در اغلب حکومت‌های دیکتاتوری، شکنجه تنها ابزاری برای خاموش کردن صدای مخالفان و سرکوب شهروندان نیست، بلکه یک ساختار اقتصادی عظیم است که ده‌ها نهاد، صدها شرکت و هزاران مأمور از آن ارتزاق و کسب درآمد می کنند.

این ساختار اقتصادی در رژیم جمهوری اسلامی ایران در گزارش‌های رسمی، روزنامه های کشور و نامه نگاریهای ارگان های اداری دیده نمی‌شود، لیکن در لایحه بودجه، قراردادهای محرمانه، شرکت‌های زیرمجموعه سپاه پاسداران و بودجه‌های «طبقه‌بندی‌شده» پراکنده است.

پرسش اصلی این مقاله چنین است: در سیستم سرکوب و شکنجه رژیم چقدر هزینه مادی می‌شود و چه کسانی از آن سود می‌برند؟ برای پاسخ به این پرسش بایستی به درون سیستم اداری و امنیتی-نظامی رژیم نگاه کرد و عملکرد سیستم در بیش از چهار دهه حیاتش، گزارشات قربانیان و افراد ریزش کرده از صفوف نهادهای گوناگونش را به زیر ذره‌بین برد

شکنجه در ایران یک سیستم مدیریتی است نه یک حادثه و رخداد!

بر خلاف روایت حکومتی که شکنجه را تخطی فردی، ناآگاهی پرسنل و گاهی خودسری اعضا معرفی می‌کند، اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی بازداشتگاه‌های رسمی و مخفی، نهادهای امنیتی موازی، قاضی های امنیتی، پزشکان

و بیمارستان وابسته و شرکت های تامین تجهیزات شکنجه دارد. چنین بخشهایی را در یک اکوسیستم سرکوب با ردیف بودجه، پرسنل و کارکنان قرار داده است که عملا همچون نهادهی خودکفا عمل می کنند و به همین دلیل، امکان دسترسی کامل و تام به کمیت و کیفیت آمار و ارقامش به صورت دقیق، عملا ناممکن می نماید؛ به عبارتی اکوسیستم مذکور همچون بنگاهی اقتصادی-امنیتی عمل می کند که هزینه و فایده گرایی بخش جدایی ناپذیر از آن است.

یک بخش امنیتی که شامل سلسله مراتب، طبقه بندی، بودجه، امکانات و اهداف مشخص است، بایستی همچون بخشی اقتصادی یا بنگاهی اقتصادی با اهداف و مقاصد سیاسی-امنیتی در نظر گرفته شود نه یک عمل فردی یا حرکتی خودسر از سوی چند عنصر اداری.

بودجه‌های آشکار چنین نهادهایی که نمی توان در لایحه‌ها پنهان نمود!

در بودجه رسمی ایران، چند نهاد کلیدی و حساس، مستقیما مسئولیت سرکوب را بر عهده دارند:

۱) سازمان زندان‌ها که بودجه رسمی آن در سال‌های اخیر چندین برابر شده است، اما بایستی این مهم در نظر بماند که بودجه واقعی چنین نهادهی حداقل بیش از دو برابر ارقام اعلام شده است، چرا که بخشی از هزینه ها از ردیف بودجه «هزینه‌های محرمانه» تأمین می‌شود.

۲) وزارت اطلاعات که بودجه این وزارتخانه به‌طور رسمی در لایحه ذکر می‌شود، اما بخش بزرگی از آن در ردیف پژوهش‌های امنیتی، حفاظت اطلاعات و طرح‌های طبقه‌بندی‌شده در بودجه هزینه های محرمانه جای می گیرد که عملا برای بازداشت های مخفی، عملیات شکار مخالفان، شبکه خبرچینی در سرتاسر کشور و خرید تجهیزات بازجویی به کار گرفته می شود.

۳) سپاه پاسداران (اطلاعات سپاه) که در ردیف بودجه رسمی آن نامی از بخش

اطلاعاتی سپاه نمی آید، اما ردیفهایی چون پشتیبانی مأموریت‌های برون‌مرزی، فعالیت‌های راهبردی امنیتی و رزمایش‌های ویژه، بخش بزرگی از پول شکنجه و بازداشت را تأمین می‌کنند؛ سپاه در عمل ثروتمندترین بازیگر این سیستم قلمداد می شود.

بودجه‌های پنهان یا هزینه‌های طبقه‌بندی‌شده که همان ردیف بودجه هزینه های محرمانه است در واقع اصلی‌ترین بخش هزینه‌های شکنجه می باشد که زیر پوشش ردیف‌هایی که برای «امنیت» می‌آیند، قرار می گیرد؛ این پوشش ها با نامهایی همچون هزینه های تجهیزات ویژه، خدمات محرمانه، پشتیبانی حفاظتی، حفظ امنیت فرآنحاحی، مقابله با تهدیدات نرم و تقویت بنیه دفاعی غیرسازمانی می آیند که چگونگی کارایی و اهدافشان برای جامعه دقیقا روشن و معلوم نیست اما از واقعتهای موجود و عملکرد نهادهای امنیتی-نظامی رژیم میتوان فهمید که این ردیف ها در واقع تأمین هزینه هایی همچون ابزارهای شکنجه و بازجویی صدا، تجهیزات کنترل دمای شکنجه‌گاه‌ها، سیستمهای شنود، دستگاههای دروغ سنج و حتی هزینه آموزش و دوره های مختلف برای بازجو می باشد.

تجارت شکنجه و کسانیکه از آن سود می برند!

دهها شرکت پوشششی سپاه تحت عنوانهای واردات تجهیزات امنیتی، سامانه‌های نظارتی و تجهیزات پلیسی فعالیت می‌کنند. پلیس امنیت و یگان ویژه با بودجه‌های کلان از طرح‌های امنیتی همچون قراردادهای تأمین امنیت ورزشگاه‌ها، کنترل اعتراضات، فروش تجهیزات حفاظتی به شرکت‌های دولتی و آموزش نیروهای خیابانی درآمذزایی می‌کند و درآمد این بخش به‌طور مستقیم به عملیات سرکوب می‌رود.

اطلاعات سپاه پاسداران که بزرگ‌ترین مصرف‌کننده بودجه مخفی می باشد و این نهاد بازداشتگاه‌های مخصوص، تجهیزات

بازجویی، نیروهای متخصصین شکنجه و حقوق‌های خاص خودش را دارد و عملا به بخش «خصوصی‌شده» سرکوب تبدیل شده است.

اکنون این پرسش به ذهن می رسد که چرا جمهوری اسلامی این حجم پول را خرج شکنجه می‌کند؟

در فضای ملت‌بذ داخلی که بحرانهای اقتصادی و اجتماعی روز به روز عمیق تر و پیچیده تر می گردند و از طرفی تورم، بیکاری و هزینه های حداقل زندگی سیری صعودی به خود گرفته اند، عملا افزایش مخالفان، معترضان و شروع دوباره اعتراضات و جنبشها در ابعاد گسترده‌تر، انکار ناپذیر است. در مقابل بحرانهای اجتماعی و مردم حق خواه و مطالبه گر، پرسنل و ماموران امنیتی و سرکوبگر در خدمت رژیم قرار دارند؛ در چنین فضایی رژیم برای جلوگیری از ریزش نیروها و جذب نیروهای سرکوبگر جدید، ناچار به افزایش حقوق، افزایش تجهیزات شکنجه و سرکوب، بیشتر نمودن امتیازات سازمانی و ایجاد رانت های اقتصادی از طرق مختلف در جهت دستیابی به اهداف ضد انسانی و ضد حقوق بشری می باشد. بالاخص ایجاد بیکاری و فقر مصنوعی به لحاظ سیاسی و امنیتی، گاها به عنوان خدعه بکار گرفته می شود تا جذب نیروهای بیشتر راحتتر باشد و قبح اشتغال در چنین سازمانهایی به حداقل ممکن برسد؛ این روش عملا در کوردستان، بلوچستان و خوزستان از اوایل انقلاب ۵۷ اجرا شده است.

در این حالت حقوق مأموران امنیتی بالا می‌رود، شرکت‌های امنیتی رانت می‌گیرند، واردات تجهیزات سود میلیاردری دارد و بازداشتگاه‌های خصوصی بودجه‌های خاص می‌گیرند. چنین روشهایی عملا دستیابی رژیم به اهداف اولیه و ثانویه اش را ممکن می سازند.

حال پرسش دیگر اینست که دقیقا چه مقدار پول خرج شکنجه و سرکوب می‌شود؟

واقعیت امر این است که هیچ‌کس عدد دقیق را نمی‌داند، اما با توجه به تنوع دستگاههای امنیتی، موازی، شبکه های خبرچینی، هزینه های میدانی، تهیه وسایل شکنجه و سرکوب، تجهیزات امنیتی و غیره، میتوان چنین تخمینی را در نظر گرفت که بین ۲۰ تا ۲۵ درصد بودجه واقعی ایران صرف دستگاه‌های امنیتی می‌شود؛ اگر به عنوان نمونه بودجه واقعی رژیم جمهوری اسلامی ایران را ۲۰ میلیارد دلار در نظر بگیریم، ۴ تا ۵ میلیارد دلار فقط خرج دستگاه سرکوب می‌شود و از این مبلغ، تخمین زده می‌شود که بیش از یک میلیارد دلار صرفا خرج بازداشت، بازجویی و شکنجه می‌شود که این یعنی هزینه هر پرونده امنیتی نزدیک به چند میلیون تومان، هزینه هر بازداشتگاه دهها میلیارد تومان در سال و هزینه هر بازجو دهها میلیون تومان است.

حقیقت این است که در ایران هزاران نفر به‌طور مستقیم از شکنجه ارتزاق می‌کنند: بازجوها، مأموران حفاظت اطلاعات، کارمندان بازداشتگاه‌ها، پزشکان همکار، رانندگان خودروهای امنیتی، تکنسین‌های تجهیزات، پیمانکاران غذا، نگهبان‌ها، نیروهای لباس‌شخصی و خبرچین ها که معاششان وابسته به ادامه سرکوب است، یعنی اگر شکنجه متوقف شود هزاران نفر بیکار، صدها شرکت بسته می‌شود و شبکه مالی سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات ضربه می‌خورد. در این راستا بایستی توجه نمود که شکنجه ستون بقای رژیم است و بدون سیستم ارباب و تحمیل هزینه های جبران ناپذیر، سرعت چالشهای اجتماعی بیشتر، اعتراضات و جنبشها گسترده تر خواهند شد. فارغ از مسایل سیاسی، امنیتی و بقای رژیم، شکنجه به یک صنعت پولساز بدل گشته که دهها نهاد و هزاران نفر از آن سود مستقیم می برند و تنها مبنای دغدغه چنین شرکتها و افرادی، کسب سود بیشتر با جان و سرنوشت تک تک افراد جامعه می باشد.

مهمی از آمار در موضوعاتی خاص پنهان بماند. به دلیل پنهان‌کاری‌های دولتی و سیستم حقوقی که از نهاد خانواده پدرسالار در ایران دفاع می‌کند، بخش عمده‌ای از زن‌کشی‌های و قتل‌های ناموسی أصلا گزارش نمی‌شوند و این آمار در این حوزه‌ها «پنهان» می‌ماند.

بر خلاف برداشت عموم، آمار داشتن از وضعیت زن‌کشی به معنای این نیست که لزوما آمار زن‌کشی در آن مناطق بیشتر است بلکه به این معناست که موارد بیشتری در آن مناطق ثبت شده‌اند. بنا بر بررسی‌های آماری آنجا که آمار دقیقی از زن‌کشی‌ها نیست معمولا فاجعه‌ای پنهان در جریان است.

زن‌کشی بالاترین سطح بروز زن‌بیزاری و زن‌ستیزی در جامعه است. قتل‌های منتسب به قتل‌های ناموسی تنها بخشی از زن‌کشی‌ها را شامل می‌شوند. ریشه اصلی زن‌کشی در جوامع تاریخ، مناسبات و قوانین مردسالار و زن‌ستیزانه است. بر اساس گزارش‌های حقوق بشری هه‌نگاو تنها در سال گذشته ۱۹۱ زن‌کشی در ایران به ثبت رسیده است که بخش

عظیمی از این قتل‌ها توسط اعضای خانواده نزدیک زن انجام شده‌اند. قوانین و تفکر زن‌ستیزانه نفرت عمیق علیه زنان را عادی‌سازی می‌کند.

همچنین از ابتدای امسال دست‌کم ۴۵ زن در زندان‌های مختلف ایران اعدام شده‌اند که این آمار نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۲۱ مورد معادل ۸۷.۵٪ افزایش داشته است. همچنین در کمتر از ۱۱ ماه دست‌کم ۱۳۶ فعال زن در سراسر ایران توسط نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت شده‌اند. که دست‌کم ۳۶ تن از آنان کورد بوده‌اند.

جمهوری اسلامی نه تنها از زنان حق زدایی کرده است، بلکه فعالیت ها در حوزه برابری زنان و به طور کلی مشاهده‌شدن زنان در فضای عمومی را به مثابه جرم می‌داند و از همین جهت است که به شکل مداوم در حال دستگیری زنان فعال است. سازمان حقوق بشری هه‌نگاو، جمهوری اسلامی ایران را یک نظام آپارتاید جنسیتی ارزیابی می‌کند که در آن قتل و آزار سیستماتیک به زنان در مراحل قانونمند شده است.

قبل از خداحافظی



چند گزارش نقض حقوق بشر در ایران طی ماه نوامبر

اجرای حکم اعدام دست‌کم ۲۶۰ زندانی در زندان‌های ایران طی ماه نوامبر ۲۰۲۵

طی ماه گذشته میلادی دست‌کم حکم اعدام ۲۶۰ زندانی در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده است. این آمار نسبت به ماه نوامبر سال ۲۰۲۴ دست‌کم ۱۳۴ مورد معادل ۱۰۶٪ افزایش داشته است. در ماه نوامبر سال گذشته حکم اعدام ۱۲۶ زندانی اجرا شده بود. این آمار بیشترین آمار اعدامیان طی یک ماه در دو دهه اخیر در ایران است.

با استناد به آمار به ثبت رسیده در مرکز آمار و اسناد سازمان حقوق بشری هه‌نگاو، طی ماه نوامبر ۲۰۲۵ دست‌کم حکم اعدام ۲۶۰ زندانی در زندان‌های ایران اجرا شده است. قابل ذکر است که، هویت کامل ۲۵۷ زندانی اعدام شده برای هه‌نگاو احراز شده است و هویت ۳ زندانی دیگر در دست بررسی است.

بر طبق این گزارش طی ماه نوامبر دست‌کم حکم اعدام ۴۳ زندانی لر در زندان‌های ایران اجرا شده است که معادل

۱۶.۵٪ موارد است. همچنین ۳۵ زندانی کورد معادل ۱۳.۵٪ کل موارد، ۲۲ زندانی ترک و ۱۳ زندانی عرب نیز اعدام شده‌اند

بازداشت ۱۱۴ شهروند در ماه نوامبر ۲۰۲۵ توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران

بر طبق این گزارش، دست‌کم ۲۲ فعال زن، ۲ کودک، ۵۱ شهروند کورد، ۱۱ شهروند بهایی و ۱۰ شهروند بلوچ در ماه گذشته توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت و یا ربوده شده‌اند که بیشترین موارد بازداشت در استان سندج با ۲۹ مورد ثبت شده است.

با استناد به آمار هه‌نگاو، طی ماه نوامبر دست‌کم ۵۱ شهروند کورد توسط نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت شده‌اند که این آمار معادل ۴۵٪ کل شهروندان بازداشت شده در سراسر ایران طی ماه گذشته می‌باشد. همچنین، در ماه گذشته دست‌کم ۱۰ شهروند بلوچ و ۶ شهروند عرب بازداشت شده‌اند.